

کتابخانه  
شورای  
امری



۳۴

۵

کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

۱۱۸۰۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

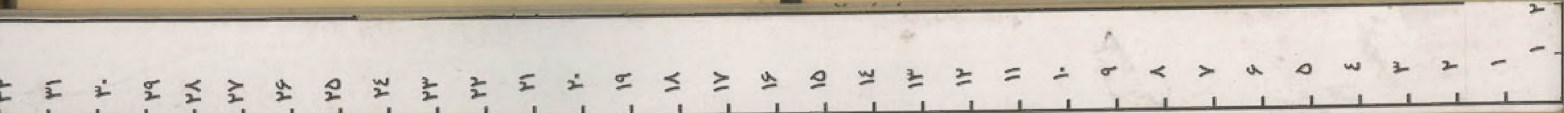
۹۰۲۶۰

کتاب: چهار دره مرشد

مؤلف: علامه مجلسی

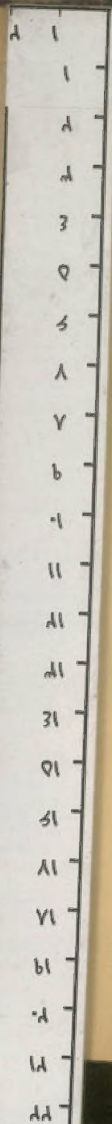
مترجم:

شماره قفسه: ۱۴۸۵۴



۳۴

۵



کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

۱۱۸۰۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۰۲۶۰

کتاب: چهار دره مرشد

مؤلف: علامه مجلسی

مترجم:

شماره قفسه: ۱۴۸۵۴



۳۴

کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی  
۱۱۸۰۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب: چهار روز و شب	مجله اسلامی ایران
مؤلف: علامه مجلسی	شماره ثبت کتاب
مترجم:	۹۰۲۶۰
شماره قفسه: ۱۴۸۵۶	

تقریر فی مکی در کتب سیرت ائمه  
از شیخ محمد باقر مجلسی

لکون در شهر  
در کتب سیرت ائمه  
۱۳۴۷  
مجلس شورای اسلامی



۱۴۸۵۶  
۹۰۲۶۰

کتابخانه











الف لام ميم  
واحد ثلاثون اربعون  
واحد ثلث سبع عتس  
١٤٦ ١٤٥ ١٤٤ ١٤٣ ١٤٢ ١٤١ ١٤٠ ١٣٩ ١٣٨ ١٣٧ ١٣٦ ١٣٥ ١٣٤ ١٣٣ ١٣٢ ١٣١ ١٣٠ ١٢٩ ١٢٨ ١٢٧ ١٢٦ ١٢٥ ١٢٤ ١٢٣ ١٢٢ ١٢١ ١٢٠ ١١٩ ١١٨ ١١٧ ١١٦ ١١٥ ١١٤ ١١٣ ١١٢ ١١١ ١١٠ ١٠٩ ١٠٨ ١٠٧ ١٠٦ ١٠٥ ١٠٤ ١٠٣ ١٠٢ ١٠١ ١٠٠ ٩٩ ٩٨ ٩٧ ٩٦ ٩٥ ٩٤ ٩٣ ٩٢ ٩١ ٩٠ ٨٩ ٨٨ ٨٧ ٨٦ ٨٥ ٨٤ ٨٣ ٨٢ ٨١ ٨٠ ٧٩ ٧٨ ٧٧ ٧٦ ٧٥ ٧٤ ٧٣ ٧٢ ٧١ ٧٠ ٦٩ ٦٨ ٦٧ ٦٦ ٦٥ ٦٤ ٦٣ ٦٢ ٦١ ٦٠ ٥٩ ٥٨ ٥٧ ٥٦ ٥٥ ٥٤ ٥٣ ٥٢ ٥١ ٥٠ ٤٩ ٤٨ ٤٧ ٤٦ ٤٥ ٤٤ ٤٣ ٤٢ ٤١ ٤٠ ٣٩ ٣٨ ٣٧ ٣٦ ٣٥ ٣٤ ٣٣ ٣٢ ٣١ ٣٠ ٢٩ ٢٨ ٢٧ ٢٦ ٢٥ ٢٤ ٢٣ ٢٢ ٢١ ٢٠ ١٩ ١٨ ١٧ ١٦ ١٥ ١٤ ١٣ ١٢ ١١ ١٠ ٩ ٨ ٧ ٦ ٥ ٤ ٣ ٢ ١ ٠

در این سال و بعد از آن  
دانشه او شد که  
در نتیجه شدت افسردگی  
رفت: اسرور کرد  
سمیع از این نام  
که از اسلام باغ

که الف بکست و لام سباحت و هم چهلست و صاد نود است پس این حد  
و شصت و یک میشود پس بدو خروج امام حسین بن علی امده و سالم الله پس  
چون متخلفش تمام شد خروج کرد اول پادشاهان بنی عباس فرزد  
المضر و خروج میکند ثم آیت علیهم السلام نزد منقضی شد و این  
حروف با کتب فقه و نگاه و سر پنهان و در شرح گوید که این حد  
انجمله احدیست مشکله است و چندین وجه از اشکال دارد و اما  
نشدیده ام که کسی حال این حد پت کرده باشد و این چهره را و جوی چند  
بخاطر صریح رسیده که در کتاب بخارا الا نوار ذکر کرده ام و بگو  
و درین رساله افراد مبتدیان اول باید دانست که حساب این حد  
چنانچه از کتب معتبره حساب معلوم میشود و چندین وجه در میان  
سابق مقرر بود و بنای این حد پت بر حساب اهل مغربست  
که سابقا در میان عرب شایع بوده است و این حد ایشان چندین  
ضعف فرشت شد و غرض یعنی صا و الله صفت میگردند و در میان  
را افراد میگردند و بعضی را قصد میگردند و در میان اهل هند  
میگردند و غرض را قصد میگردند و بعضی را هزار و در میان  
حروف با مشهوره و افند پس بدانکه اول نام بخ و لا و در میان  
رسالت پیاهی صلی الله علیه و آله از جمیع فوائض بیرون آورده

772

بانه مكر و هارا ايندازي يعني اسم الم والروح و عبا اينها كه مكر  
 واقع شده است بكي الحساب كني و حروفه بسو طه را بازي و بكي  
 حساب كني مثل آنكه الف را سه حرف بكري و لام را سه حرف  
 و همچنين بي الف لام مهم الف لام مهم صاد الف لام را الف لام  
 مهم را كاف ها با عين صاد طها طها سيم مهم طها سين و سين  
 صاد مهم مهم عين سيم ف ف ف فون حرفها را است  
 كه ميشماري صد و سه ميشود و انخلو حضرت آدم را اول  
 شريف حضرت سيد البشر صلوات الله عليه و آله است معشرف مراد  
 و صد و سه سال گذشته بود و اول هزار سال بعد از آن است  
 و از اول هزار هفتم صد و سه سال گذشته بود و عدد درج  
 نيز صد و سه است چنانچه دانستي پس فهمود كه الم كه در اول  
 سوره درم است اسم است بعثت حضرت سيد المرسلين  
 صلوات الله عليه و آله پس فهمود كه نود انقضای هم يك از قواش  
 و چون يك از بي ها ششم ميشود و اول دولت نبی ها ششم  
 انبیا و عبدالمطلب بود پس از اول ظهور دولت عبدالمطلب  
 ظهور و دولت خاتم انبياء عليه و آله الصلوات و السلام و التهانیه  
 و افتاد و يكست كه عدد الم است بحسب ما بعد و بحسب ترتيب

[illegible]

فران بعد از اتمام البقرة الم العزالت و آن اشار و بخروج حضرت امام  
حسن صلوات الله علیه است زیرا که انرا بنده ای سراج امر الهی  
یا خروج آنحضرت فریب نرفتند و یک بود و دیگر بحسب تزیین سور  
فرانجا المصل است و آن اشار است بخروج شیعیان که با انرا بنی  
هاشم بودند و چند خورشان باطل بود و بحسب ابعاد مقاربه صد  
و یکست و از او با بعثت نا و ابلخ هوس دولت ایشان صدوسی و یک بود  
هر چند تابع ایشان پیشتر بود و احتمال دارد که ابندی ابن قاضی  
از نزول سورة اعراف باشد پس با بعثت ایشان نیز مقاربه باشد  
نویسند این که بنای حساب المص بر ابعاد مقاربه است در ضمن  
حدیثی که در بحار الافراسی زعمانی الاخبار نقل شده است حال  
شود و اما آنکه قیام قائم المجد علیهم السلام نزد اله است فقیر اینچنین  
مخاطره هر سده که مراد این باشد که پیغمبر الهی که در فران مجید است  
همه احساب باید کرد بفریبته آنکه در اله که یکی مراد بود جز و ایه بعد  
و آخر قمر و در هر دو موضع در اله چون مراد همه بود بیان تفصیل  
و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج باشد که نه اینها سنه هجری بر این  
رساله که سنه هزار و هفتاد و هشت است هجری شصت و پنجاه  
مانند و باشد چون مبدء آن نوار هجری از او ابل بعثت بود و مبدء که

ق



خواهی دید و جمعی از مشایخ آنرا و کلبان امرای بنی عباس و قلیان از جوانان  
عرب خواهی دید که بر سر اسبها خواهند شد پس آنرا در نظر کن  
پیر و فرشی که عمر و بن بزید نام دارد در تمام روز ناهنگامی که  
از برای مشایخ ظاهر شود و کنیزکی را که فلان و فلان صفت است  
و تمام اوصاف او را بیان فرمود و در جامه حور بکند و پوشیده است  
از امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کنیز مشایخ و دست گذاشت  
و خواهی شنید که از پیش پرده صدای روحی از او ظاهر میشود  
و آنرا که بیان روحی میگوید که وای که پرده عقیق در پیش  
کنیز و عفتا و مرد خردین راغب ترکواند پس آن کنیز باغبان عربی بان  
شخص خواهد گفت که اگر بنی سلیمان بن داود ظاهر شودی و پادشاه  
او را بایی که من بنور غیب نخواهم کرد مایل خود را جاع مگو و بیفت  
من مدد پس آن پرده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم که  
بهری مشایخ را و اخیری مشایخ را و آخر امر فرمودن و خواهد بیفت پس آن  
کنیز گوید که چه بگویم و البته باید که مشایخ را هم رسد  
که دل من با او میل کند و اعانه او برون و دیانت او داشته باشد پس  
درین وقت برو بنر صاحب کنیز و بگو که نامه با من هست که یکی از

اشراق و بزرگان آنرا و می ملاطفت نوشته است باغبان فرنگی و خط قر  
و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده  
است این نامه را با کنیز بداد که بخواند اگر صاحب این نامه را خبی شود  
من و کلبان از جانب او بروند که این کنیز را برای او خریداری نمایم  
پس بنی سلیمان گفت آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد و آنچه فرمود  
مدر اعمل آورد پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت  
بزی که مرا صاحب این نامه بفروشد و بگویند غایبم باد که او را  
یا فرزندش خود را بفرستد که من بگویم پس با او در باب قیمت گفتگو کردند  
کردم تا آنکه بهمان قیمت را خبی شد که حضرت امام علی علیه السلام  
داده بودند پس زهر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شاد شد  
و با من آمد بخجری که در بغداد گرفته بودم و بخجری رسید نامه امام  
پس آنرا آورد و پیوسته و بر دهنها میچسباند و بر روی میگذشت  
و بر بدن میمالید پس من از روی غیبی گفتم که مپرسی نامه را که خجری  
را میبندد ای کنیز گفت ای خجری که معرفت بزرگی فرزندان و اوصای  
پس آنرا کوشت خود من بسیار رود برای شنیدن سخن من رخ بدار تا  
احوال خود را برای تو شرح کنم من ملک و دختر شوای فرزند فقیر باد  
روم و مادر من از فرزندان شمعون بن جحون الصفا و صی حضرت علی

اشراق

علیهما السلام است از خبر هم با من عجیب بدانکه حیدم قصه خواست که مرا بعد  
فرزند برادر خود را آورد در هنگامی که من سه ساله بودم و پیچ جمع کرد  
در شخص خود از نسل حواریان علی و از نسلای نصاری و عباد ایشان  
سجده و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس از امرای لشکر و بزرگان  
شکر و بزرگان سپاه و سرکردهای فبا و بزرگان را همراهی رفتی فرمود  
که با من سالت کنند که کدام پادشاه خود با تو جواهر جمع کرده اند  
و آن تخت را بر روی چهل پایه نصب کردند و بنهای چلیپاهای  
خجری را باندنها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت  
نشاند پس چون کیشان انجیلها بر دست گفتند که بخوانند بنهای  
هکلی سه تگون بر زمین افتاد و پادشاهای تخت خواب شد و تخت بر زمین  
افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و بهوش شد در آن حال  
رنگهای کیشان منقلب شد و اعضا بدن بلرزید پس بزرگ ایشان  
بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف از این است پس ای پادشاه که  
آن محو شده را روی نمود که دلالت میکنند بر این سستی و بزرگی  
تا با یکدیگر حیدم این امر را حال بداد است و گفت بعد از کیشان که  
این تخت را بر دگر بر پا کنند و چلیپاها را بجای خود ظاهر دهند  
حاضر کردند پس برادر این بر گشته روزگار بدیخت را که این

با تو و پیچ تمام تا سعادت آنرا در دفع محو شدن برادر یکدیگر  
چنین کردند و آن برادر دیگر را برای تخت بردند و همین که شروع  
خواندن انجیل کردند همان حالت اولی روی نمود و محو شدن برادر از محو  
آن برادر بود و بر این کار را ندانستند که این امر سعادت دیگر است  
نه از محو شدن و برادر پس در پیشرفت شدند و حیدم غمنا که محو  
باز گشت و پردهای خیال در پیش چو شب شد و چلیپاها  
رفتند در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از جوانان  
در قصر حیدم جمع شدند و منبری از فوق نصب کردند که از آنجا  
برایمان سخن میفرمود و در همان موضع فیبه کردند که چلیپاها  
گذاشته بودند حضرت رسالت پناه محمدی صلعم با و حق و دانست  
علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و جمعی از امامان فرزند آن پناه  
فصلی را بر او نهادند و خوشترش و خواستند پس حضرت مسیح حیدم را  
با سفیال حضرت خاتم الانبیا صلعم شاف و دست در گردن  
آنحضرت در آورد پس حضرت رسالت پناه فرمود که با روح الله  
آمده ام که ملک فرزند و صی نوشته شمعون را برای این فرزند  
خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود ماه برج امالم و خلافت  
امام حسن عسکری علیه السلام فرزند آن کسی که تو نامه اش را

باو



میدادی پس حضرت علی بن فطر افکند بسوی حضرت شمعون گفت که  
شرف دو جهانی ثوروی آورد پس بدین رجم خود را بر حم آل احمد  
صلوات الله علیه اجماع شمعون گفت که کردم پس یکی بر آن  
مینید برآمدند و حضرت رسول صلعم خطبه افتاد فرمود و با حضرت شیخ  
مرامام حسن عسکری علیه السلام عقد بستند و فرزندان حضرت  
اعوانان گواهند شدند پس چون آن خواب سعادت ماب بیدار شدم  
پس کشتن آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این کتب را بیکان  
پس از آنکه بنده داشتم و آنرا بخت آن خورشید فاک امامت روز بروز  
در خاتون سپه امام مشغول میشد و سربا به صبر و فدا را بیاد فنا میداد  
تا بعدی که خورون و شامیدن بر من حرام شد و هر روز چه کاه میشد  
و بدن میبکشد و آنرا عشق فغانی در بر و ن ظاهری بود پس در  
روم طبعی نمائند مکرانکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوا  
در من اثر و سوال نمود و هیچ سود نمیداد پس چون اثر علاج در  
من مایه سر که بد روزی من کشتای نور چشم من آباد و خفاط  
هیچ آرزوی در دنیا هست که برای تو فعلی آورم گفت ای جدم من  
درهای فرج را بروی خود ببند میبندیم اگر کشیده و اثر را  
از اسیران مسلمانان که در زندان بودند دفع مانی و بندها را

از ایشان بکشتای ایشان را آزاد کنی امید دارم که حضرت مسیح و ما در  
میان فانی بخشند پس چون چنین کرد اندک حضرت اخوند ظاهر با ختم  
و اندک طعامی تناول نمود پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیر مسلمانان  
غیر و کرامی داشت پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بنده  
نقان عالمیان فخره علیه الصلو و السلام بدین من آمده و  
حضرت مریم علیها السلام با هزار کنیزان خود بر آن دهشت در جسد  
انحضرت پس مریم من گفت که این خاتون بهترین زنان و مایه  
شوه است امام حسن عسکری علیه السلام پس من بداه را به پیشکش  
درا و بختم و کرپتم و شکایت کردم که حضرت امام حسن علیه السلام  
میر جفا میکند و از دیدن من با منتهای بدی و انحراف فرمود که  
فرزند من چگونه بدیدن تو باید و حال آنکه بخدا شکر میآوری  
و بر مندهب ترسانانی و اینک خواهم مریم دختر غران بپزازی  
بسوی خدا اندر پزیری و آنرا که هر کس که حضرت مسیح  
و مریم علیهما السلام از تو خوش شوند کردند و حضرت امام حسن  
عسکری علیه السلام بدیدن تو بیاد پس بگو اشهد ان لا اله الا  
الله ان ابی محمد رسول الله پس چون دو کلمه طبعی تلفظ نمود  
حضرت سید الشاه را بسپرد خود چسباید و دلاری فرمود

آن بود که بدیدی و نخلال کسی غیر از تو ندانست ما است که من دختر  
پادشاه روم و در پیری که در غنیمت من محضه او افتادم از نام  
من سوال کرد گفت من چنین نام دارم گفت این نام کبریا است بشرف گفت که  
ای عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی بنک میدانی گفت که  
بلی که از بسیار محبتی که جدم نسبت بمن داشت و بخوشی که  
طرب بود که من از آب حسنه بیاد دوزن من جرمی را که در  
و عربی هر دو میدانست مفرر کرده بود که هر صبح و شام  
و لغت عربی من میاموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد  
بشکه که چون او را استیمن رأی بر دم و بخدمت حضرت امام علی نقی  
رسانیدم حضرت بکبریه خطاب فرمود که چگونه سخن بجا نه و نه بگو  
عزت و برادر ام و مدلت دین رضای را و شرف و بزرگواری محمد و  
اهل بیتنا و علیه السلام را او گفت که چگونه و صفی که برای توای فرزند  
رسول خدا چیزی را که تو فرستیدی آنرا من پس حضرت فرمود که بگویم ترا  
که ای درم کلام پاک بهشت است نزد تو این که ده هزار اشرفی بویسم با تو را  
بنازی بدیم بشرف بدی گفت بلکه بشرف بشرف را میخورم و مال من  
حضرت فرمود که بشرف با تو را بفرستی بدی که پادشاه مشرق و مغرب  
عالم شود و من این را بر تو عدل دادا کند بعد از آنکه بر این ظلم و جور شد

و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم  
پس بیدار شدم و آن دو کلمه طبعی را بر زبان میباریدم و انتظار  
ملا فاک کرامی انحضرت میبرد چون شب آینده در آمد و خواب  
را فرمود و شب حال انحضرت طالع کرد بد گفت ای دوست من  
ببین که دلم را اسیر محبت خود کردی خالی چنانچه مفارقت  
نمودم از این چنین جفا دارم فرمود که دیواندن من بنزد  
نمود مکر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان  
شدی هر شب بنزد تو خواهم آمد تا ایمان که خدایا و ترا اظهار  
میکنم بگو برساند و این بحران را بوضالت ببدل کرد اندیش را  
تا حال بکشد نگذاشته است که در ده جوان مرا بشرف وصال در  
نفسها بد بشرف سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتاد  
گفت من خبر داد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در شب  
از شبها که در فزون روز حدیث لشکر میبخشید مسلمانان خواست  
فرستاد پس خود از عقیبا نشان خواهد رفت تو خود را در میان  
کنیزان و خدمتکاران ببند از بهشتی که ترا نشنا سنده و  
از پی جده خود روانه شو و از فزون راه برو چنان کردم طبعی  
لشکر مسلمانان مبارخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من



باشد گفت که ای فرزندان کی بعل خواهد آمد فرمود که از آن کسی که حضرت  
رسالت صلی الله علیه و آله را برای او خطبه کرد پس از آنکه حضرت  
سجده و صی او را بعد از آنکه در آن وقت گفت بعد از من تو امام حسن  
علیه السلام حضرت فرمود که آبا و اجداد ما پیش از این گفت مگر آن شبی که  
بدست هفتمین زن آن سالان شده ام شبی گذشته است که او بدین  
آن شب بدین حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم  
حکیمه خانم را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که آن  
آن شب است که میگفتم حکیمه خانم را و مادر بر کوفت و بسیار نوازش  
کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا بیا و اینجا  
خود و احوال و سببها را بگو و بیا موی که از آن حضرت امام حسن  
عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهما است  
حدیث پیغمبر مشایخ عظام دوی الحرام محمد بن یعقوب کلینی و محمد  
بن ابوبه فقی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از  
حدیث این عالیشان سندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه  
خانم روزی که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه  
السلام من شش پیر آوردند و نگاه نندی بن جعفر خانم کردند  
پس عرض کردند که اگر شما را خواستار و هست بخدمت شما بفرستیم

فرمود

فرمود که ای عه این نگاه انهر وی تعجب بود زیرا که درین روزی  
حق سبحانه و تعالی از او فرزند زکواری بیرون آورد که عالم را پر  
از عدالت کند بعد از آنکه بر او حور و ستم شده باشد گفت که پس  
فرستیم و از آن روز شما فرمود که ما پدید بر زکواری رخصت بطلب  
در بنیاب حکیمه که بود که جامهای خود را پوشیدیم و بختانه بدین  
امام علی فقی ع رفتیم و چون سلام کردیم و نشستیم بی آنکه من بفرستیم  
حضرت از آنجا باز ایستاد و فرمود و گفت ای حکیمه من رخصت  
برای فرزندم گفت ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده  
بودم که در پیام رخصت بگویم فرمود که ای زکواری صاحب کز  
خدا میخواهی که ترا در چنین زمانی شریک گرداند و بهره عظیم  
اندر خبر و سعادت بگویم فرمود که ترا واسطه چنین امری گردان  
حکیمه گفت که بنزدی بختانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتنه  
و عفاف را در بختانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن بعد  
اکبر را با آن زهره منظر بختانه خود دیدم و بعضی والد مظهر بودم و  
بعد از چند روز آن کتاب صلح ما آمد در مغرب عالم بظا غریب  
نمود و ما در پنج خلافت امام حسن عسکری علیه السلام در میان  
جانشین او گردیدیم و من پیوسته بعد از آن مقرر زمان پدید رسید

آن امام الشریع سیدم پس روزی بن جعفر خانم آمد و گفت ای خانم من  
پادشاه آن که گفتش از پادشاه بیرون گفتم تو فی خانم و صاحب من  
و هر که نگذازم که تو گفتش از برای من بگویی و مرا خدمت کنی بلکه من تو را  
خدمت میکنم و منت بردیدی خود منم چون حضرت امام علیه السلام  
از سخن این من شنید گفت خدایتی بگو و دهد ای عه پس در خدمت  
آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدام بکن خود که بیاور  
از اینهای مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عه امشب نزد ما باش که درین  
شب مشوره میشود فرزند کردی بر خدا که حق تعالی او زنده میگرداند  
و من را بعل و امان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشووع کنی  
ضلال گفتش آن که بهم میرسد ای سید من و من در رخصت هیچ  
حل نمیبام فرمود که از رخصت بهم میرسد نه از دیگری پس چنین  
شکم و پیش رخصت را مرا حفظ کردم هیچگونه اثری نیافتم بر گشتم  
و عرض کردم حضرت بستم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حل  
بر او ظاهر شود خواهد شد و مثل او مثل مادر من است که ناهنگا  
و لادن هیچ فتنه بر او ظاهر نشده و احدی بر حال او مطلع نگردد  
زیرا که فرعون شک زنان حامله را بدین شکاف برای جلا حضرت فرمود  
و حال این فرزند بنزد من امشب بماند بحال موسی و در راه وایت کرد

اندر

اینست که حضرت فرمود که حمل او صیای پنهان در شکم نمیداشد و از  
هر بیرون نمیدانم بلکه از هر آن مادران فرمودیم زیرا که مادرهای  
حق تعالی و چرا که در آنجا است را از مادر و کردار پند حکیمه گفت که بنزدی  
رفتیم و این احوال را با و گفتم گفت ای خانم هیچ اثری در خود مشاهده  
نمیدم پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک رخصت خوابیدم  
و در هر ساعت از او خبر میگرفتم و او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت  
چشم زباده میشد و درین شب بیشتر از شبهای دیگر بختانه فتنه بود  
و زمان شب را کردم و چون بختام تر و رسیدم بن جعفر خانم و خدمت  
و ضو ساخت و زمان شب بجا آورد و چون نظر کردم صبح کا و در جملوع  
بود نزدیک شد که دردم شک پیدا بداند و عده که حضرت فرموده  
بود ناکه حضرت امام حسن علیه السلام انجیره خود صدام زدند که شک  
مکن که و فتنه رسیده است درین حال درین خبر اضطراب و فتنه  
او را در بر گفتم و نام الهی را و خواندم حضرت او را زدند که سوره  
اما انزلناه فی لیل القدر بر او بخوان پس از آن پیوستم که چه حال داری  
گفت ظاهر شد اثر آنجیره مولا پی فرموده پس من شروع کردم بخواندن  
سوره انزلناه فی لیل القدر شنیدم که آن طفل در شکم با من  
میکرد و در خواندن و بر من سلام کرد من پیوستم حضرت صدام زد

در پهلوی میبایست



که نمی توانست از دست الهی که حق نعم خورد آن مال را بجا بکشد و با هم می کرد  
و ما را در بزرگی کج خود ساخته در زمین پس چون کلام حضرت امام  
علیه السلام تمام شد فرجس از پدیده مرغاب شد کوبان پرده میان من و  
او حایل کرد پس دویدم بسوی حضرت امام حسن علیه السلام فریاد  
کنان فرمود که برگرد ای عه که او را در جای خود خواهی دید چون  
برگشتم پرده کشوده شد و در نهجس نوری مشاهده کردم که دیدم  
ام و خجتم کرد و حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم که در عقبه  
اعناد برانوها و انگشتان سبابه را با آسمان بلند کرده و میگوید  
اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین  
پیرایه ام و اما نراشید و بخوش رسید پس فرمود اللهم انجز لی وعده  
و اتمم لی امری و ثبت و طاقی و اما لا ارض بی عذرا و قضا یعنی خداوند  
و عده نصرت که من فرموده و قان و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و  
استبلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و پیر کن زمین را بسبب من  
از عدل و داد و در روایت دیگر چنانست که چون حضرت صاحب الامر  
مشغول شد نوری از او ساطع گردید و باقی آسمان روشن شد و در غایت  
سفید دیدم که ابر آسمان زبر آمدند و بالهای خود را بر سر و رو  
و بدن آنحضرت میمالیدند و پرواز می کردند پس حضرت امام حسن

علیه

علیه السلام را آواز داد که ای عه فرزندم در بر کعبه و بسوی من بیا و بس  
چون برگشتم خفته کرده و ناف بریده و پا کوبه یافته و بر سر عرق  
نوشه بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق  
آمد و باطل مضحک شد و محو گردید بدین معنی که باطل مضحک شد نیست  
و شان و بقا نمیدارد حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند را  
نزد پدر بزرگوار بدم همان که فطرش بر پدر افتاد سلام کرد پس  
حضرت او را گفت و زبان مبارک بر سر دویده اش مالید و در  
دهان و هر کوشش زبان کرد اند و برکت دست چپ او را نشان داد  
و دست مظهر بر سر آن سرور مالید و گفت ای فرزند من بگو بگو  
الهی پس حضرت صاحب الامر استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم  
و یزید ان حق علی الذین استضعفوا فی الارض و جعلهم الذل و  
و تمکن لهم فی الارض و قری فرعون و هامان و جنودهم معهم  
و کما قوا یجدون و این آیه که همه موافق احادیث معتبره در شان  
آنحضرت و آباء بزرگوار و نازل شده است و ترجمه ظاهر آن  
اینست که میبخشیم منک کذا سریم بر خا عنی که ایشانرا ستمکاران  
در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشانرا پیشوایان  
دین و بگردانیم ایشانرا و از ایشان نهی و نمکین و استبلا

آئینه و جعلهم

بخشیم ایشانرا در زمین و بنماییم فرعون و هامان یعنی بزرگوار  
و عمر علیهما اللعنه و لشکرهای ایشان از آن امامان آنچه را  
حذر میکردند برکشیم با ترجمه حدیث پس حضرت صاحب الامر  
ع صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و  
جمع امامان علیهم الصلواته و السلام فرستاد تا پدر بزرگوار  
خود پس در پنجاه مرغان بسیار نزد یک سه مبارک آنحضرت  
پیدا شد و پس یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار  
و بنزد من محافظت نما و هر چهل روز یکشنبه بنزد ما بیا و مرغ  
آنحضرت را گرفت و بسوا آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز  
از غیب و پرواز کردند پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود  
که سپردم تو را آن کسی که مادر موسی با آن سپرد موسی  
پس فرجس خافون گویان شد حضرت فرمود که ساکت شو که  
شبان خجتم ایشان را تو نخواهی خورد و بزودی بسوی تو باش بر  
میگردانم چنانچه حضرت موسی را با درش برگردانیدند  
چنانچه خفتنالی فرموده است که پس برگردانیدم موسی  
را بسوی مادرش تا دیده مادرش را روشن کرد حضرت  
حکیمه پرسید که این چه مرغ بود که صاحب را با و

سپردید

سپرد بد فرمود که این روح القدس است که مویک است با همه علیهم السلام  
ایشانرا موفق میکرد داند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشانرا  
بعاز این میدهد حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت بخد مشان  
حضرت رفتیم دیدم طفلی در میان خانه راه میرود و گفته ای سپید  
این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که او را پیچید این  
و اوصای ایشان هرگاه امام باشند برخلاف اطفال دیگر نشو و نما  
نمیکنند و یکساله ایشان مانند یکساله دیگرانست و ایشان در شام  
مادر بخجتم میگویند و قرآن میخوانند و عبادت پرور کار میکنند  
در هنگام شج خوردن مانند کفرمان ایشان میبند و هر صبح و شام  
برایشان نازل میشود پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکشنبه به  
خدمت او میسریدم در زمان امام حسن ع تا آنکه چند روزی  
قبلا از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مردی کامل  
مشاهده کردم او را نشانی از فقر ندیدم و از خود گفت که این مردی است  
که هرگز صیغیائی که نزد او میباشم فرمود که این فرزند زنجیر است و  
خلفه منست بعد از من و غفری من از میان شما میروم با پاکه  
مخفی او را قبول کنی و اما او را اطاعت نمائی پس بعد از چند روز  
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را دیدم که عالم قدس را بخا



نمود و در حضرت امام حسن علیه السلام صبح و شام ملازمه نمودند  
 و از هر چه سؤال نمائید بر او میسر میسر و گاه هست که میخواستیم سوالی  
 بکنیم هنوز سوال نکرد و جواب میفرمود و در هر روایت دیگر چنین وارد  
 شده است که حکایتی که گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت  
 صاحب الامر علیه السلام ایشان را نهای آنحضرت ششم و هفتم و هشتم  
 حضرت امام حسن و علی و سیدم که مولای من گماشت فرمود که  
 سیدم او را ناکس که از ما و ثواب و احق و اولی بود چون روز هفتم  
 شود باین روز ما چون روز هفتم رفتیم که او را دیدیم بر سر کوهی که در  
 مولای خود را دیدیم چون ماه شب چهارده و بر روی من میخندید  
 و بلباس مفهومی حضرت او را دادند که فرزند ما و بر روی من میخندید  
 آنحضرت بر من زبان در دهان کرد و دانند و فرمود که منی بگوای  
 فرزند حضرت صاحب الامر علیه السلام شما را دین فرمود و صلوات  
 بر حضرت رسالت پناه و سالت پناه علیه السلام فرستاد و دیدم الله  
 گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود پس حضرت امام حسن و علی  
 که بخوان ای قرینان از آنجایی که حق سبحانه و تعالی بر پیغمبرانش فرستاد  
 است پس ای آید اگر و حقیقتا در میان سربانی خواند و کتابی را  
 و کتاب فوج و کتاب هود و کتاب صالح و حکایت ابراهیم و نوره

مور

موسی و زبور و اود و انجیل و قرآن حدیث مصطفی صلوات الله علیه  
 و علیهم اجمعین همه را خواندند پس قصه های غیر از این را کرد پس حضرت  
 امام حسن و علی و سیدم که فرمود که چون حضرت علی مهدی را پادشاه  
 عطا فرمود و در ملک فرستاد که او را بر سر پادشاهی غرض و سخاوتی بود  
 پس حضرت علی با و خطاب نمود که میبایست ای پادشاه من که ترا خلق کرده ام  
 برای پاری پد خود و اظهار امر شریف خود و ثوابی که بافته  
 شد کان من فتم بیدان مقدس خود بخورم که با طاعت تو ثواب میدهم  
 و بیافهائی تو عطا میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بیدان  
 میآورم و بختی که تو را پادشاه انصاف میکنم ای دو ملکه بر گردانید  
 او را بسوی پدرش و از جانب من و اسلام برسانید و بگویند که او  
 در پناه حفظ و حمایت من است او را از ترس دشمنان حراست و حفظ  
 میدهم تا ناهنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را با و برپا دارم و باطل  
 را با و برکنم سازم و در حق پاری من خالص باشد و از نسیم  
 خادم امام حسن و علی و سیدم که در ساعتی که حضرت صاحب الامر  
 علیه السلام او را فرستادند شد عطا کرد و فرمود که الحمد لله  
 رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس فرمود که ظالمان کان  
 میبندند که حجة الهی را باطل و ضایع میخوانند که وفای که حضرت

فرمود حضرت علی را در بعضی گفتن هر آینه شکایتی بر طرف شود و چون  
 بکشایم و از دست آنحضرت گذشت من در خدمت آنحضرت عطا شد  
 کردم فرمود که بر حاکم الله من خوشحال شدم پس فرمود که میخواهی که  
 ترا در عطسه نشان بدهم گفت بل فرمود که اما انست اگر مرا نشانه  
 بر روز حدیث ششم شیخ صدوق و محمد بن بابویه و غیره از ائمه اربعین  
 رضوان الله علیهم تسبیح معتبر است بر عبد الله فی روایت کرده اند  
 که آنحضرت روزی شبانه بیدار بودیم بجا آمدند برین فواصیل و بعد از اینها  
 بسیار گفت و ای بر تو و اصحاب تو شما اگر در و افق میخوان و در  
 طوع میکنند و انکار میکنند پیغمبر نیست با ایشان میبندند اینها را  
 بسبب زود مسلمان شدن آنهمه که با او بود و از بسکه پیغمبر او را  
 دوست میداشت در شب غار او را بخود بر چون که میداشت  
 که بعد از آنحضرت خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود و  
 امور مسلمانان بعد از او معطل شود و حضرت علی را ای مایه  
 را بر جای خود خواندند برای آنکه میداشت که اگر گشته شود  
 خیری با مردم مسلمانان نهمسد و من از این سخن چنانچه که گفتم و  
 ساکت نشد پس گفت که ای کرده و افق شما میگویند که عمر  
 و ابوبکر منافق بودند و حکایت شیخ عبده و در آنها انداختن

در

دلیل خود میآورند بگو که اسلام ایشان از روی و غلبت بود باز  
 روی اگر با خود فکر کردم که اگر کسی که از طوع و رغبت بود خواهد  
 گفت که پس فغان چه معنی دارد و اگر کسی که از اجراء و جبر بود خواهد  
 گفت که در سبکه جبری نبود و اسلام فانی نداشت که مردم مجبور شوند  
 از اجراء و اساکت شدم و دیگر بر گفتم و طوماری نوشتم و شتم  
 بر زبانه از چهل سوال از مسائل مشکله و این دو مسئله را در کتب  
 که خدمت حضرت امام حسن و علی و سیدم صلوات الله علیهم بفرستادم  
 استخوانی که و کمال آنحضرت بود در فهم چون او را طلب کردم که بفرستد  
 سر من را می شد من از غضب او روان شدم چون با و رسیدیم  
 و حقیقت حال گفتم گفت خود با من بیا و از حضرت سؤال کن با و  
 رفیق شدم تا بدرد دلش ای حضرت رسیدیم و در خصم طلبید  
 رخصت فرمود و رخصت شدیم و از حدیث این سخن را فرمود همیانی داشت  
 که در میان اینها پنهان کرده بود و در آن میان صد و شصت  
 کسبه از طر و نفر بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده شد  
 حضرت فرمود "از یو چون نظر بروی مبارک حضرت انداختم  
 روی آنحضرت را از نایت ماه شب چهارده بود در حسن و صفا  
 و نور و ضیاء و برداشتن حضرت طفل نشسته بود مانند مشرق



در کمال حسن و جمال و در سرش دو کلاه بود و نزد آنحضرت اناری از طلا  
بود که بجا آورده بجا و تکیه ها جمع کرده بودند و یکی از بزرگان بصورت  
نهدید برای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود  
و کتابی میفرمودند و آن طفل مانع میشد آن آثار را میباید میدادند  
که آن طفل متوجه آن میشد و خود کتاب میفرمودند پس از آن  
خود را کشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که  
اینک هدایا و تحفه های شریفان است بکتابا و مصروف شو حضرت  
صاحب الامر علیه السلام فرمود که ای مولای من آیا جایز است  
که من دست ظاهر خود را که از جمیع کتابها پاکست در زیر  
کفم بسوی مالهای حرام و هدیه ها رجوع بابل پس حضرت صاحب  
امر فرمود که ای پسر من برون آ و آنچه در میان است تا ما  
حلال و حرام را از هم جدا کنیم ای پسر پاک کسبه را برون آورد  
حضرت صاحب سلوان الله علیه فرمود که این از فراوان است  
که در فراوان محل فهم میباشند و سخت و دواشرفی درین کسبه  
است چهل و پنج دینار شرف است ملک است که از پدر با و  
میراث رسیده بود و فروخته است و چهارده دینار شرف  
فتم هفت جامه است که فروخته است و از کراهت دکان

به دنیا است حضرت اما حسن فرمود که راست گفتی این فرزند  
بلکه چه چیز درین میان حرام است تا برون کند فرمود که درین  
میان پاک است و هست بیکدیگر که بنا بر پنج فراوان زده اند و  
نارنجش بر آن فاش است و نصف نقش جو شده است و بکتاب  
مفروض شده ناقص است که بکتاب و نیم است و حرام درین  
کسبه هم بود بنا بر است و وجه هر مثلش اینست که صاحب  
این کسبه در فراوان سال در فراوان ماده او را نزد جواهری که  
از همسایگانیش بود مثله میکن و نیم دهان بود و مدتی درین  
کشت و در نزد آن بود و آن بهر چه گفت که این را در نزد  
فکر و توان اگر گرفت در همان بار یک نواز که در نزد بود  
همان وزن و داد که آنرا بافتند و فروخت و این دو دینار از قیمت  
آن جامه است حرام است چون کسبه را الحاد کشود و دینار بهمان  
علاقمه که حضرت صاحب الامر علیه السلام فرموده بود پدید  
شد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس در دیگر برون آورد  
حضرت صاحب امر فرمود که این مال فراوانست که در فراوان محله  
فهم میباشند و پنجاه اشرفی در این جیره است و ما دست باین  
میکنیم پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها فتمت کند

که میان او و برادرش مشرک بود و حصه خود را زاده کمال کرد  
و گفت و مال آنها در آن میانست حضرت اما حسن فرمود  
که راست گفتی ای فرزند پس با احدی گفت که این کسبه را برون  
کن که بصلح باش برسانند که ما میخواهیم و اینها حرام است  
بعد از آن فرمود که آن جامه که آن پسر وزن برای ما فرستاده  
بیا و احدی گفت که آنرا در میان خجین بگذار که چه بودیم  
فرا موش کرد و برخاست که بیاورد پس حضرت بجانب من  
نمودند و فرمودند که ای سعد بچه مطلب آمد گفت شوق  
مرازم نمومرا آورده است فرمود که آن مسائل که داشتی چه  
شد گفت حاضر است فرمود که از تو چشم بپرس آنچه میخواهی  
و ایشان حضرت صاحب الامر فرمود گفت ای مولای من ای فرزند  
مولای من در ذات ما رسیده است که حضرت پیغمبر طواف  
زبان خود را با خنجر و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله  
کذا شده حلقه که در روز جمعه حضرت امیر رسولی فرستادند و  
عائیه و فرمود که اسلام و اهل اسلام اهل آن کردی بان شرف  
و فریدی که از تو صادر شد و فرزند آن خود را بجهالت و ضلالت  
انداختی اگر دست از بن عمل بپسنداری و الا ترا اطلاق میکنم و این

حید طواف بود که بعد از وفات آنحضرت موقوف بود و حضرت صاحب  
امر فرمود که حق سبحانه و تعالی شان دان پیغمبر اعظم کرد انچه بود  
و ایشان از اشرفی مادر مؤمنان بودند مخصوص ساخته بود حضرت  
رسول صلعم حضرت امیر المؤمنین فرمود که این شرف برای ایشان  
بافتم تا مطلق خدا باشند و ایشان که بعد از من معصیت خدا  
کنند و بر تو خروج کنند و او را طواف بگو و از بن شرف بلند از بعد  
از آن پرسیدم که باین رسول الله را خبر ده از نفس من آیا که خداوند  
عالمسان حضرت موسی میفرمود که ق خلع لعلک انک بالواد  
القدس کوی ظاهر قطش این است که بکن فعلی خود را بدرستی  
که نور وادی پاکیزه که طوی نام دارد بدرستی که اتفاقا علما  
که فعلی آنحضرت از نبوت مرده بود و خداوند که بکند حضرت  
فرمود که هر که این سخن را بگوید بمو می افترا بسته است  
و او را از ریشه نبوت جاهل دانسته اند که حال از این نیست که ما  
موسی را بکن فعلی جایز بود و آنرا که نماز جایز بود پوشیدن  
آن بقعه نه جایز بود و چه چندان بکن مقدس و مطهر باشد  
و اگر نماز در آن جایز بود پس موسی حلال و حرام را نمیدانست  
و جاهل بود پیغمبری که در آن نماز میخواند کرد و این قول







که پیغمبر صلوات الله علیه که خلافت بعد از موسی سال خواهد بود  
و این سی سال را بعد چهار خلیفه قسمت کرده اند پس بگویند  
هفتاد و این هر چهار خلیفه بخشد پس اگر این پیغمبر با عیسی  
نثار بود با بیست که همه را با خود ببرد و بنا بر آنکه تو میگوئی  
حضرت در میان آن سه خلیفه دیگر نصیب کرده و  
برایشان را ترک کرده و حق ایشان را سبب شده و آنچه آن ختم  
نواز تو پرسیدی که اسلام ابو بکر و عمر بطوع بود یا بکراهت  
چرا گفتی که طوع بود اما از برای طمع و نیاز تو که ایشان  
با کفر با بهود مخلوط بودند و ایشان از روی نورنه و کثایهای  
خود احوال محمد را برایشان میخواهند و میکنند که او بر عیسی  
مسئولی خواهد شد و پادشاه خواهد شد و پادشاهی  
او از باب پادشاهی بخت نصیب خواهد بود اما دعوی پیغمبر  
خواهد کرد و از کفر و غنا میکنند که پیغمبر بیست اما  
بدروغ دعوی خواهد کرد چون حضرت دعوی رستا  
فرمود ایشان از روی گفته بهود بظاهر کلمین گفتند  
از برای طمع اینکه شاید ولایتی و حکومتی حضرت  
بایشان بدهد و در باطن کافر بودند و چون در آخر

مکرم

ما بوس شدند با منافقان بر بالای عقیقه رفتند و دهانها را  
ببندیدند که کسی ایشان را نشناسد و در میان انداختند که شتر  
حضرت را رد دهند و حضرت نوازش کند پس خدا جبرئیل را  
فرستاد و پیغمبر ایشان حفظ کرد و ضرری نخواستند رساند  
و حال ایشان مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیر المؤمنین  
از روی طمع بظاهر بیعت کردند که حضرت بهر یک از ایشان  
ولایتی و حکومتی بدهد چون ما بوس شدند بیعت  
شکستند و خروج کردند و بخاری عمل خود در مدینه و  
رسیدند سعد گفت که چون سنی تمام شد حضرت امام حسن  
ع برای نماز برخاستند و حضرت صاحب الامر صلوات الله  
علیه با ایشان برخاستند و من بر کشتن احمد بن ابی بکر را در راه  
دیدم که گریان میباید گفت چرا بر آمدی و سبب کرم چیست  
گفت آن جامه که حضرت فرمود پیدا نشد گفتم باکی نیست  
تو و حضرت عرض کن پس رفت و خندان بر کشت و صلوات  
بر محمد و آل محمد میفرستاد و گفت همان جامه را دیدم در پیش  
پای حضرت افتاده بود و بر رویش نماز میکرد و سعد گفت  
که خدا آنگاه که بهم و چند روز که در اینجا بودیم هر روز میخند

گفت که طلبیدی و نخواهد رسید و من بگو کاران را خدا ضایع  
نمیکند سعد گفت که چون بر کشتیم و بیه فریضه منرا احوال  
رسید احمد بن کرب و بهیاری صعبی را عارض شد که از خود  
ما بوس شد و چون صلوات رسیدیم در کار و انصراف بود  
آمدیم احمد شخصی زاهد فم را طلبید که در صلوات میبود  
و بعد از زمانی گفت همدرد بود و مرا تنها بگذارد ما هر یک  
بجای خود بر کشتیم چون نزدیک صبح شد چشم کشودم کافور  
خادم حضرت امام حسن صلوات الله علیه را دیدم که میکشید  
که خدا شما را صبر بگوید بعد در مصیبت احمد بن ابی بکر  
این مصیبت را برای شما خبر کرد اند از غسل و کفن احمد فرغ  
شدیم بر خیزید و او را دفن کنید که او از همه شما گرامی تر بود  
تو امام و پادشاهی شما این را بکن و از نظر ما غایب شد  
پس برخواستیم و با کرب و دونه او را دفن کردیم و رحمت الله  
علیه محمد بن ابوبکر فی رحمة الله علیه روا کرده  
از ابوالادیان که گفت من خدمت امام حسن عسکری علیه  
السلام میکردم و ناگاه ای حضرت را بشهر ما میبردیم پس روزی  
در آن مرض تعالم بفان الحال فرمودند محمد

حضرت میر تقی و حضرت صاحب الامر را نزد مرویست میکرد پس  
چون روز و راجع شدن واحد با دود و مرد پیرا زاهد فم بخندست  
حضرت رفتیم احمد در خدمت ایشان و گفت این رسول الله  
رفتن نزدیک شده و بحث و مفارقت تو بسیار دشوار است  
از خدا سوال میکنم که صلوات فرستد بر جسد مصطفی و بر  
بهترین مرتضی و بر مادرش سیده نساء و بر بهترین جوانان  
آن ائمه است پدر و عموی و بر ائمه طاهرین پدرانش و بر  
صالحین فرزند و بر فرزندان و از خدا طلب میکنم که شما  
تو را فرج گرداند و دشمن تو را منکوب گرداند و این  
دیده ما تا شد جمال تو را چون این را بگفت حضرت گفت  
چندان که فطرت کرب از روی مبارکش فرو ریخت و  
که کشته اش در دوزخ زاده مطلب که در این بر کشتن بخوار  
رحمت الهی خواهی رفت اگر چون این را شنید بهوش شد  
و چون بهوش آمد گفت از تو سؤال میکنم بخدا و بمرحمت  
حادث که مرشد سازی بحامه که گفت خود گفت حضرت  
دست بر نیل پا کردند و سپرده در دم بدر آوردند و  
فرمودند که این را بکبر و از غیر این زجر خود میکن و

کن



التجار رفت نامه چند نوشتند بمداين و فرمودند که بعد از  
 پانزده روز باز داخل سامرخواستي شد و صدای شبنون از  
 خانه من خواهي شنيد و مرا در آنوقت غسل دهند ابوالمودا  
 گفت که ای سيد هرگاه اين واقعه مايله رود هدايت  
 ما بگست فرمود که هر که جواب نامه های مرا از تو طلب کند او  
 امام است بعد از من گفت و بگير علامتی بفرما گفت هر که بر من  
 نماز کند و جانشين منست گفت ديگر بفرما فرمود که هر که  
 بگويد که در جهان چه خبر هست او امام شماست مهابت حضرت  
 مانع شد مرا که بپرسم که کدام مهابان پس برون آمدم و  
 نامه ها را باهل مداين رسانيدم و جوابها گرفته برگشتم و  
 چنانچه فرموده بود در روز پانزهم داخل سامر شدم  
 و صدای نوحه و شبنون از منظر نمودان امام مظهر بلند  
 شده بود چون بدرخانه آمدم جعفر گذاشت را ديدم که  
 بر درخانه نشسته است و شيعيان بر گرد او برآمده اند  
 و او را غريبت نوحه برادر و نهيت مامان ميگويند من در  
 خاطر خود گفتم که اگر اين مامانست پس امامت نوحه در کشتن  
 اين سوگم اهلبت امامت دارد زيرا که پيشتر او را مامانست

که شراب بخورد و فوار سياحت و طنبور منوالت پس بيش  
 رفت و غريبت و نهيت گفتم و هيچ سوال از من نکرد در بين حال  
 عبيد خادم بپرون آمد و جعفر خطاب کرد که ای سيد برادر  
 را گفت که ده اند بيا و بر او نماز کن جعفر برخواست و شيعيان  
 با او همراه شدند و چون بصبح خانه رسيديم ديدم که حضرت  
 امام حسن عسکري عليه السلام را گفت که ده برو و هيچ  
 گذاشته اند پس جعفر بپيش اينستاد که برادر را طهر خود نما  
 کند چون خواست که تکبير بگويد طفلي گندم کون پيچيد  
 کشاد و بدان مانند پاره ماه بپرون آمد و در دای جعفر  
 کشيد و گفت ای عمويت بايست که من بزار و ثم بنماز بپرو  
 خود از نويس جعفر عقيب اينستاد و رنگش منغير شد و آن  
 پيش اينستاد و بپريد بزرگوار خود نماز کرد و آن حضرت را  
 در بپيلوی امام علي نفي دفن کرد و منوجه من شد  
 و فرمود که ای بصري بده جواب نامه ها که بايست پس  
 تسليم کردم و در سطر اخ خود گفتم که دو نشان از آنها  
 که حضرت امام حسن مفرموده بودند ظاهر شد و يك  
 علامت مانده است پس برون آمدم حاجز و شانه

گفت برای آنکه بچند بر او تمام کند که او امام بنست که  
 ابن طفيل جعفر گفت که والله من هرگز او را ندیده بودم و هيچ  
 شختم در بين حال جماعتی را اهل قم آمدند و سوال کردند  
 از احوال حضرت امام حسن چون دانستند که وفات  
 یافته است پرسيدند که امامت با کيست مردم اشاره  
 کردند بسوی جعفر پس نزد يك رفتند و غريبت و نهيت  
 دادند و گفتند ما ما نامه و مالی چند هست بگو که ما  
 از چه جماعت است و ما الها چه مقدار است ناانديم  
 نمايم جعفر برخواست و گفت مردم از ما علم غيب ميم  
 در آنحال خادم بپرون آمد از جانب حضرت خطاب  
 و گفت با شما نامه فزون شخص فزون و فزون هست  
 و مهاباني هست که در آن هزار اشرفي هست و ديگر  
 ميان ده اشرفي هست که طلا را روکش کرده اند آنجا  
 نامها و مالها را تسليم خادم کردند و گفتند هر که نماز  
 فرستاده است که نامها و مالها را بگيري او امام زمان  
 و مرا حضرت امام حسن مهابان بود جعفر  
 کذاب رفت بنزد معتمد که خليفه جور آن زمان بود

و اين وقت بفرافقت کرد معتمد حذر شکاران خود را فرستاد  
 که صيفل کنيز حضرت امام حسن مهابان را بفرستند که آن  
 را مامان ده او انکار کرد و از برای دفع مظنه انباشت  
 گفت حلي دارم من از حضرت باين سبب او را باين  
 الشوارب فاضلي سپردند که چون فرزند متولد شود  
 بکشند بياگاه عبيد الله بن يحيى و زبیر و وصفا  
 الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود در بصره  
 و کنيز از خانه فاضلي بخانه خود بازگشت و شيخ  
 طوسي عليه الرحمه بر وایت ديگر از شفي روايت  
 کرده است که معتمد خليفه فرستاد و مرا باد و هيچ  
 ديگر طلب نمود و امر کرد که هر يك دو اسب با خود بپروم  
 و یکی را سوار شوم و ديکري بجنابت بگشيم و بسکنا  
 بشيل بروم سامره و خانه حضرت امام حسن عسکري  
 را مامان ده داد و گفت چون بدرخانه مهربان غلام  
 سپاهي بر آن در بنشسته است پس داخل خانه شويد و  
 هر که را در آن خانه ببديد سرش را برای من بياويد  
 پس چون بخانه حضرت رسيديم در سطر اخ خانه غلام



ساهی نشسته بود و سید زبیر جامه در دست داشت و می  
پرسیدیم که کی در این خانه هست گفت صاحبش و هیچکس  
نشاید ما و از ما پروائی نکرد پس داخل خانه شدیم خانه  
بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که  
از آن بهشت نهدیدیم بودیم که کویا الحال از دست کارگر بد  
و در خانه هیچکس نبود چون پرده را برداشتم حجره بزرگ  
نظر آمد که کویا در پای آبی در میان آن حجره اسفاده  
و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است و  
بر بالای آن حصیر مهدی ایستاده است بنکوبن مردم  
حسب هبات و مشغول نماز است و هیچکس نه بجانب ما  
الفتان نه و بعد از آن بن عبد الله پا در حجره گذاشت که داخل  
شود در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا  
من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم و بهوش شد  
و بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس رفیق دیگر را در دزد  
که داخل شود و حال او نیز بدان منوال گذشت من متعجب  
ماندم و زبان بعد از خواهی کشیدم و گفتم معذرتی  
طلبم از خدا و از نوای مغرب و سرکه خدا و الله که ندانم

که

که نزد کی میباشم و از خفقت حال مطلع بفرم و اکنون نوبت می  
رسد خدا ازین کردار پس هیچوجه متوجه گذار من نشد  
و مشغول نماز بود ما را هیچوقت عظم در آن بهر سپید و بر کشیم  
و معضدا انتظار میسپسید و بدرباران سفارش کرده بود  
که در هر وقت که برگردیم ما را نبرد او بزند در میان شب سپید  
و داخل شدیم و تمام فضا را احاطت کردیم پرسید که پیش  
از من یا دیگری ملاقات کردید و یا کسی حرفی گفتند گفتیم  
نه پس سوگند های عظم یاد کردیم که اگر بشنوم که یک کلمه از  
بن واقع بد بگویی نقل کرده اید هر اینه همه را کردن نترسم  
و ما این حکایت را نقل توانستیم کرد مگر بعد از مردن احمد  
بن یعقوب کلینی روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه  
عباسی که گفت من همراه بودم که سبها غلام خلیفه بن  
آمد و در سخنان حضرت امام حسن عسکری را شکست  
بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر علیه السلام را  
علیه السلام در خانه بیرون آمد و طبر زبیری در دست داشت  
و سبها گفت که چه میکنی در خانه من سبها برخود  
و گفت حیف که از این میگفت که از پدرش فرزندی نمائند

اگر خانه ازین مال برسدیم پس از خانه بیرون آمد علی بن  
راوی حدیث گوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد  
من پرسیدم از حکایتی که آنحضرت نقل کرد آقا راست است گفت  
کی ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ خبر در عالم  
مخفی نماند حدیث هشتم شیخ معتمد حسن بن سلیمان  
در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است پسند معتمد بن  
بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او میکنند و امیدوار  
فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان و وقت معلوم  
معینی برای خروج آنحضرت هست فرمود که حق تعالی آگاهتر  
از اینست که برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیخ  
ملائند پس فرمود که آگاهی که حق سبحانه و تعالی در امر  
قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است هکی در این مقام  
آنحضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی  
و وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گرداند  
و دعوی اطلاق بر اسلام الهی کرده است مفضل گفت که ای  
مولا من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود

که در نزد

که بی خبر ظاهر کرد و زامش بلند شود و امرش هویدا  
که در دو زامش بلند شود و از آسمان منادی با صف  
گفت و بلند شد گفت نا انکح شتخت و بر خلق  
مقام شود و آن محبتی که ما بر خلق لازم ساخته  
ایم و فضیلتها و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیت  
برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و نسب او را نمیدانید  
پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی  
مغیرش را وعده داده است که بظهر علی الدین کلمه  
قلو که المشرکون یعنی خفایا فرستادیم و پیغمبرش را با  
هدایت و در بین حق با او غالب گرداند و بر همه دینها  
و هر چند که این دشمنان باشند آنها که بخدا شرک  
میورند و در راهی دیگر فرموده است که و فلولهم  
حتی لا یكون فتنه و یكون الدین کلمه الله یعنی فتنه  
کنند با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد  
و فرموده باشد دینها همه از برای خدای فرمود که  
و الله ای مفضل بود از جمیع ملائکه و دینها خدایان  
و هر دین بیک دین حق برگردد و از هیچکس بغیر



حق قبول نماند چنانکه حضرت علی فرموده است که و من  
 بلع غیر الاسلام دنیا فلن یقبل منه و هو فی آخر فرار  
 من الناس یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام  
 پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زبان کافران  
 باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت علی  
 مخاطب خواهد فرمود و کی با او سخن خواهد گفت  
 فرمود که مثلثه و مؤمنان از حق و امر و نهی پیروی  
 خواهند آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت که  
 بشعبایش برسانند و الله ای مفضل کو با میدهتم آن  
 حضرت را که داخل شود و بر حضرت رسالت بیاید  
 در بر و عمامه زر که بر سر داشته باشد و در پاهای  
 دو فل آنحضرت رسول و در دستش عصای آنحضرت  
 بوده باشد و بوی چند در پیش آید و باشد تا  
 کسی او را نشناسد و باین هیأت بیاید نزد خانه  
 که به آنها و بی رفتن پس چون شب در آید و در  
 محراب بر او نازل شوند پس خیمه را بگوید که ای

ای

ای من یعنی تو مقبول است و امر و نهی است پس حضرت  
 صاحب الامر بعد از بر روی مبارک کشت و گوید که  
 و سبأ من خدایندی را نیز است که وعده ما را راست  
 کرد آید و زمین بهشت را با ما میراث داد که هر جا که  
 خواهیم فرار بگریزیم بگویند نزد بخت مزدگار گمان بر آن  
 خدایس یا پسندمیان و کجرا الاسود و مقام ابراهیم  
 و بصدای بلند ندا کند که ای گروه نرگواران و  
 مخصوصان من و آنجا که حضرت ایشان را برای بار  
 من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بروی  
 زمین بیایند بسوی من پس حضرت صدیق اکبر  
 برساند ایشان در هر جای عالم که باشند ایشان  
 و مغرب عالم و بر هر جایی که بوده باشند ایشان  
 همه بیایند و از پس هلی میفرماید خدایت آنحضرت شود  
 و بیست چشم زدند همه حاضر شوند نزد آنحضرت  
 در نهایی رکن و مقام پس عود از نور بلند  
 شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که  
 بر روی زمین یا شد از آن روشنی بیاید

و آن نور در میان خانهای مؤمنان در آید و چنانکه  
 ایشان بآن فرج بیاید اما ندانند که قائم آل محمد ظاهر گردید  
 است پس چون صبح شود سجده و سجده بن که بعضی  
 الارض که از اطراف عالم بخدایت آنحضرت حاضر شده  
 اند همه در خدمت ایشان در آید باشند پس بیست بلعبر  
 دهد و دست خود را بکشد و مانند دست موسی  
 از نور عالم را روشن کند پس گوید که هر که با این دست  
 بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس  
 اول کسی که دستش را بیوسد و با او بیعت کند چنانست  
 باشد پس سایر ملئکه بیعت نمایند پس نجیبان از  
 جن بشرف بیعت بوسند پس سجد و سجد و سجد  
 فقها و علمای بیعت سرافراز گردند انگاه مردم ملئکه  
 بر آوند که کسان این شخصی که در جانب کعبه  
 ظاهر شده است و چه جاغلند بانه که با او بیعت  
 پس بعضی گویند که همان صاحب بزه است که در  
 ملئکه گویند که هیچ یک از اصحابش را میشناسد  
 گویند که می شناسیم هیچ یک را ملئکه چهار کس از اهل

مکه

مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب  
 میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد  
 پس چون آفتاب بلند شود از پیش فرس آفتاب بلند  
 آواز بلند ندا کنند که اهل آسمانها و زمینها بشنید  
 که ای گروه خزانه بقی این مهدی آل محمد است و بنام و  
 کتب جد شورا باو کند و نسبت دهد و از آسمان  
 حسن پدرش امام باو دهد و دیگر پدران بزرگوارش  
 بشمارد و صاحب بن علی علیه السلام با او بیعت نماید  
 و اعدای با او بیعت نماید و تمام زمینها را که با او میشود  
 پس اول کسی که آن ندا را بشنید و با او بیعت میکند  
 ملئکه اند پس مؤمنان جن پس سجد و سجد و سجد  
 فقها و علمای بیعت میکنند و اطاعت گردیم و هر صاحب  
 کوشی از خزانه بقی میماند ملئکه آن صد را از آسمان  
 و مشوجه میشوند و خلافت از شهرها و حایها و دیگر  
 ها و بیا با آنها پس چون نزدیک مغرب آفتاب شود  
 از مغرب آفتاب سلطان ندا کنند که برود کار شما  
 در وادی الباقی ظاهر شده است و او عظمی بن



است از فرزندان یزید بن معاویه علیه السلام با او بیعت  
نمائید تا هدايت يابيد و مخالفان مکتبید که کراهت شود  
پس ملکه و جن و فقیه همه او را کذب کنند و گویند  
که او شیطان است و گویند شنیدیم ما را و رنگه دریم  
پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بتو  
تخر از راه برود و در تمام آن روز حضرت صاحب  
یث بلعه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بادم  
و شیت و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی  
و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علو  
کمال همه بامن هست و هر که خواهد نظر کند بنجد و علی  
و حسن و حسین و ائمه از ذریه حسین علیه السلام  
پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم  
همه نزد من است و آنچه آنها مصلحت بدانشند و خبر نداده  
اند من خبر میدهم و هر که کسایتمانی و تحقیر بخیران  
میخواهد بیاورد از من بشنود پس ایستاد و صحن  
آدم و شیت را بخواند آدم و شیت گویند ایستاد  
والله صحن آدم و شیت که در آن هیچ تغییر راه نیا  
است

است و خواند بوما از آن صحن آنچه میندانشیم پس بخواند  
نوح و صحن ابراهیم و موسی و یوشع و عیسی و شمعون  
داود علیه السلام و ایس علی ای آن ملکه ها همه شهادت  
دهند که این است آن کتابها بخوی که از آسمان نازل شد  
و تغییر نیافته و آنچه از ما فوٹ شده بود و مانوسه بود  
همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن را آنچه می که حضرت عالی  
بر حضرت رسول نازل ساخته و آنکه تغییر نیابد بل شد  
باشد چنانچه در قرآنها ای دیگر شده پس در این حا  
شخصی بیاید بخند من آنحضرت که رویش بجانب یث  
کشته باشد و بگوید که ای سید من منم بشیر امر کرد  
ملکی از ملکه که بخند من تو بیایم و زوال یثارت دهم  
بهدا که شدن لشکر سفیانی پس حضرت باید که قصه خود  
و برادرش را برای مردم نقل کن بشیر گوید که من و برادریم  
در میان لشکر سفیانی بودیم و خواب کردیم دنیا را از دست  
نا بیدار و کوفه را خواب کردیم و مدینه و خواب کردیم  
و منیر را در هم شکستیم و اسنهای مادر میان مسجد  
مدینه سر کپاندا خنند پس بیرون آمدیم و مجموع

لشکر ما سصد هزار کس بودند نه منوجه شدیم که کعبه را  
خراب کنیم و اهلس را قتل رسانیم چون بصرای  
بیدار شدند که در حوالی مدینه طایفه است آن  
شیر فرود پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدار  
هلا که کرد آن این گروه ستمکاران را پس از میان  
شکافه شد و تمام لشکر را با چهار پایان و اموال  
و اسباب فرورد و کسی چیزی بر روی زمین نماند  
بعبارت من و برادریم تا که ملکی باز دنا آمد و روهای  
مارا به یث کرد اند چنانچه می بدنی پس بیاوردم  
گفت که ای نذر بر و بسوی سفیانی ملعون در  
دشمن و او را بنیسان بظاهر شدن مهلت آن  
و خبر ده او را که لشکرش را حضرت عالی در بیدار  
کرد اند و بامن گفت که ای بشیر ملحق شو بخیر  
مهر که در هر که او را ایشان به بهلا که شدن ظا  
ظالمان و توبه کن بدست آنحضرت که توبه نورا  
قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک بر روی  
بشیر بمالد و محبات اولی بر کرد و با حضرت پاک

ند و در آن سر و دیهانه مفضل برسد که ای سید  
من ملکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد  
و فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند  
کرد چنانکه مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد  
مفضل برسد که ملکه و جن را خواهند فرمود که بلی  
والله ای مفضل و آنحضرت با آن گروه فرود خواهند آمد  
در زمین هجرت مابین نجف و کوفه و عددا حاکمیش  
در آنوقت چهل و شش هزار از ملکه خواهد بود و شش  
هزار از جن و بر و اب و دیگر چهل و شش هزار از جن  
و خدا باین لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل  
برسد که آنحضرت با اهل مدینه خواهد کرد فرمود که آنکه  
ایشان از حاکم و موعظه نیکو بجای دعوت نماید پس طاعت  
نمائید و شخصی از اهل یث خود را خلیفه گرداند  
ایشان و بیرون آید و منوجه مدینه طایفه شود  
مفضل برسد که خراسان بکند و از بنائی که حضرت ابراهیم  
و اسمعیل علیه السلام گذاشته بودند بنامسکند و



و از نو می سازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق  
و سایر بلاد می کند و مسجد کوفه را خراب می کند  
و از اساس اولش بنا می کند و قصر کوفه را خراب می کند  
که هر که آنرا بنیادها در ملعونست مفضل پرسید که در  
مکه و عطفه اقامت خواهد نمود فرمود که نه ای مفضل  
بلکه شخصی را اهل بیت خود را در آنجا اقامت خواهد  
کرد و چون از مکه بیرون آمد اهل مکه خلیفه آنحضرت  
بنقل رسانند پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت  
نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سر در زیر افکند  
و گریان و فزع کنند و گویند ای مهدی آل محمد  
توبه میکنیم توبه ما را قبول فرما پس ایشانرا بیدار  
و از عفوایت دنیا و آخرت بفرساید و از اهل مکه شخصی  
بر ایشان والی کند و بیرون آید بازان والی را بکشند  
آنگاه باوران خود را از حق و تقیای بسوی ایشان بر  
گردانند که با ایشان بگویند که برگردند بحق هر که ایمان  
یاورد او را بخشید و هر که ایمان نیاورد و بنقل رسانند  
پس چون عسکری و روزی اثر بسوی مکه باز گردند

و

از صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک کس ایمان  
نیاورد و مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت ملک  
و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که بایستی  
آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و مجلس  
مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسنت غنیمتها  
مسجد سهل خواهد بود و موضع خلوتش مسجد نجف  
اشرف خواهد بود و مفضل پرسید که جمیع مؤمنان در  
کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله همه مؤمنی  
نباشند مگر آنکه با او در کوفه یا در حوالی کوفه باشد  
با دلش مایل بسوی کوفه باشد و در آن زمان قیامت  
جای خوابیدن یک کس سفند در کوفه دو هزار و شصت  
باشد و در آن زمان شهر کوفه و سعلش بقدر نیجابه  
و چهار هزار میل یعنی هجده فرسخ باشد و قصرهای  
کوفه بیکر بلای معلی مفضل اگر در حق سبحانه و قصر کربلا  
پناهی و جایگاهی که اندک که مؤمنان محل آمدند مثلند  
و مؤمنان باشد و حقیقتی آن و مبین مقدس را بسا  
بلند مرتبه گردانند و چندان از بزرگان و رحمتها

در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا باشد و بخواند  
خدا را هر آینه بیست دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا با او  
عطا فرماید پس حضرت صادق علیه السلام گفتند و فرمودند  
که ای مفضل بدرستی که بفرستگار زمین با یکدیگر گفتند  
گردند پس کعبه معظمه بر گردا می افتد و حقیقتا  
و حی می شود بکعبه که ساکن شود و فرخ مکن بر گردا  
بدرستی که آن نبعه مبارکه است که در آنجا  
مذای اخیالنا الله از شجره مبارکه موسی رسید  
و آن همان مکان بلند است که مریم و عیسی در آنجا  
جای دادیم و در موضعی که سر مبارک آنحضرت  
امام حسین صلوات الله علیه را بعد از شهادت  
شستند در همان موضع حضرت مریم علیها السلام روح  
را در وقت ولادت داد و خود در آنجا غسل  
کرد و آن بهر بن بقیعه است که حضرت رسول صلی  
الله علیه و آله از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت  
پایان برای شعبان مادر آنجا مهتاب است ناظر  
شدن حضرت فاطمه مفضل گفت که ای سید  
ملک

مهدی دیگر یکا است و خواهد شد فرمود که بسوی مدینه  
حد مرسل خدا صلوات و چون وارد مدینه شود و در عجب  
از او بظهور آید که موجب شادی مؤمن و خاری کافران  
باشد مفضل پرسید که آن چه امر است فرمود که چون  
فرجید بزرگوار خود رسد گوید که ای کرم و خدای این  
فرجید من رسول خدا صلوات گویند برای مهدی آل محمد  
گویند بپسندادن آنها که با او رفتن کرده اند گویند که دوستان  
و دو هم خوابه او ای بکر و عمر حضرت صاحب در حضور  
خلق از روی مصلحت پرسید که کس است ابو بکر و کس است  
و بچه بیایان از میان جمیع خلائق با جدم دفن گردد  
و کلام باشد که دیگری باشد که در آنجا مدفون شد پس  
مردم گویند که ای مهدی آل محمد خبر ایشان کی در آنجا  
مدفون نیست ایشانرا برای همین در آنجا دفن کرده اند  
که خلفه رسول بودند و در زمان آنحضرت بودند  
پس فرماید که آبا کس هست که اگر به مدینه ایشانرا بپسند  
گویند بلی ما نصف مشتاسیم باز فرماید که آبا کس است  
دارد در این که ایشان در آنجا مدفونند گویند نه



پس بعد از سه روز از فرهاد که دیوار را بسکافتند و هر دو  
 از فرهاد آوردند پس هر دو را بایتن ناز و برون آوردند  
 بهمان صورت که داشته اند پس فرهاد که گفتند  
 از ایشان بسکافتند و ایشان را بخلق کشند و درخت  
 خشکی پس برای امتحان خلق در حال انداختن سبزه  
 شود و برون آورد و شاخهایش بلند شود پس جمع  
 که وراثت ایشان داشته اند گویند که این است والله شرف  
 و بزرگی و مایه سکا شدنیم محبت ایشان و چون این  
 خبر منتشر کرد هر که در مدینه بود رفتند از محبت ایشان  
 داشته باشد حاضر شوند پس منادی از جانب خدا  
 ندا کند که هر که این دو مصاحب و دو همکار  
 حضرت رسول را دوست میدارد از میان مردم  
 جدا شود و بیگانه بایستد پس خلق دو طایفه شدند  
 یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان  
 پس حضرت عرض فرمودند بر دوستان ایشان که بزرگ  
 جوئید از ایشان و اگر نه بعد از این گرفتار میشوید  
 ایشان جواب گویند که ای مهدی آل محمد ما پیش از  
 انکه

انکه بدانیم که ایشان از خدا فریب و منزلهای هست از ایشان  
 بنیادی نکرده چگونگی امروز بنابر شوم از ایشان و حاشا  
 انکه کرامات بسیار از ایشان بر ما ظاهر شود و بدان  
 که مقرب در کما خفتند بلکه از تو بزرگوارم و از هر که ایما  
 شو آورده است و از هر که ایمان با ایشان بنیاد کرده و از  
 هر که ایشان را با بن خواری بدر آورده و در ار کشید  
 پس حضرت مهدی صلو الله علیه امر فرمود بایستد  
 را که بر ایشان وزد و همگی را بیهلاکت رساند پس فرمود  
 که آن دو ملعون را از درخت برون آورند و ایشان را  
 بعد از آن زنده گردانند و امر فرمود خواجه بنی را  
 که همگی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم  
 تا آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد و زد  
 سلمان فارسی و آتش افروزان بدین خانه اهل بیت  
 و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را و بنی  
 ایشان و زهر دادن امام حسن و کشتن امام حسین  
 و اطفال و پسر عثمان و یاران و علیهم السلام و سایر  
 کردن در بیت اهل بیت رسول الله صلعم و بنی

خون آل محمد در زمینهای و مخوفی که بنای خلق رنجیده  
 و هر فری که بجماع شده و هر سودی و حوائی که  
 خوردند و هر گناه و ظلم و جور که واقع شده  
 تا قیام قائم آل محمد همه بر ایشان بشمارد که از شما  
 و ایشان العزاف نمایند که اگر در روز اول غضب  
 حق خلیفه بحق نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس  
 امر فرمود که از برای مظلومی که حاضر باشد از  
 ایشان قصاص نمایند پس ایشان را بفرمودند  
 بر کشته و آتش را امر فرمود که از زمین برون  
 آید و ایشان را بوزاند با درخت و بادی را امر فرمود  
 که خاکش را بر ایشان ببارد باها باشد مفضل گفت  
 که ای سید این آخر عذاب ایشان خواهد بود  
 فرمود که هیهات ای مفضل و الله که سید کبر  
 محمد رسول الله صلعم و صدیق اکبر امیر المؤمنین  
 و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا  
 و جمیع ائمه هدی که زنده خواهند شد و هر که آنها  
 محض خالص داشته باشد هر که کافر محض بود

همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان  
 ایشان را عذاب خواهند کرد و حقانی که در شان و روزی  
 هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا بامر  
 جانی که خواهد ایشان را ببرد و معذب کرد باندیش  
 از آنجا حضرت مهدی علیه منوچه کوفه شود و در میان  
 کوفه و نجف فرود آید تا چهل و شش هزار ملک و چهل و  
 ازین و سیصد و سی و سه تن از نقباء مفضل برسند  
 که زود آید که بعد از او باشد در انوقت چگونه خواهد  
 بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و  
 بر کسی که در اینجا ساکن باشد از علمهای زرد و  
 مغرب و از علمهای که از نزد یکتا و دور منوچه ان سید  
 و الله که بران شهر نازل شود اصناف عذابها که بر  
 آنها نازل شده نازل شده است و عذاب چند نوزاد  
 نازل شود که چشمها میده باشد و گوشها آتشند  
 باشد و طوقی که بر او اهلش نازل خواهد بود و ن  
 خواهد بود و الله که بکوفتی چنان آبادان شود  
 بعد از آنکه گویند بنیاهمین است و گویند که خانها



و قصه هايش هميشه است و دخترانش جور العين اند و پسرانش  
ولدان نهشته اند و گمان کنند که خدا روزی بندگانش را  
فصلت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در  
انشاء انرا بر خدا و رسول و حکم ناحق و کواهي  
ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال خور و دین  
و خون ناحق بخشن انقدر که در تمام دنیا انقدر باشد  
پس خدا انرا بکند انرا با این فتنها و لشکرها هر سیه که  
آل کسی کند نشان دهد که انجا از من انشاء است  
پس خروج خوان خوش روی حسنی بجانب ديلم و قزو  
و باواز فتنه نداشت که بفریاد رسیده ای ال محمد  
مضطرب چاره را که از شما ناری بطلبید پس اجابت نمایند  
او را آنچه ای خدا چه کینه ها نه از فرقه نه از طایفه بلکه مردی  
چند مانند یارهای آهن در شجاعت و غم و صلابت  
بر یاروهای اشهب سوار همه مکل و مسلح و مویسه  
بکشند ظالمان را تا بکوفه در آید در وقتی که اکثر زمین را  
از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود  
و باو خبر میرسد که محمد و اصحابش باز در کوفه

در طایفه

رسیده اند

رسیده اند با حصار خود میگویند که یا شاید برویم و بیاییم  
که این مرد کشت و چه میخواهد و الله که خود میدانند که  
محمدی ال محمد است اما مطلبش اینست که بر اصحاب خود  
سازد حقیقت انحضرت را پس حسن در برابر حضرت محمد  
میایستد و میگوید که اگر مرا صحت میگوئی که نوحی محمد  
ال محمد کجاست خصایص حدیث رسول خدا صلعم و انکشافی او  
و بر دوزخ او که فاضل میدانید و مقامه اش که بخدا  
میگفتند و اسبش که بر بوع نام داشت و فافه اش که غضبا  
میگفتند و اسبش که دلدل میگفتند و خارش که بعبور  
میدانیدند و براف و کو مصحف امیر المؤمنین که بی  
و شد بل جمع کرد پس همه و انحضرت محمد ع خاضر کرد  
حتی عصا آدم و نوح و نوحه هود و صالح و مجموعه  
ابراهیم و اسحاق و یوسف و کید و نزار و ی شعیب و عیسی  
موسی و ثابوت موسی و زره داود و انکشافی سلیمان  
و تاج او و اسباب عیسی و مبرای جمیع پیغمبران پس  
محمد ع حضرت رسول را بر سنگ صلیب نصب کردند  
و در ساعت درخت بزکی شود که جمیع لشکر یزید

سایه آن باشند پس حسنی گوید که الله اکبر دست خود را در  
کون که باو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت یزید  
در آن کند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت نمایند  
بغیر از چهل هزار نفر از زبیه که تا لشکر او باشند و محض  
در گردنهای حامل کرده باشند انرا گویند که انها سحر بر  
بود پس حضرت محمد ع هر چند ایشانرا پند دهد و میگوید  
نماید سوگند بخدا تا سه روز پس فرمایند که همه را بقتل  
مفضل برسید که دیگر چه خواهد کرد فرمود که لشکرها  
بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بکشند در مدینه  
و بر روی صخره بیت المقدس فریاد نمایند پس حضرت امیر  
حسین صلوات الله علیه ظاهر شود باو و از دود هزار شد  
و هفتاد و دو نفر که با انحضرت شهید شدند در کربلا  
و هر چه از این رجعت خوشتر نیست پس یزید  
ابن صدف که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات  
الله علیه و برای او قیامه در نجف اشرف نصب کنند  
که باک رکش در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی در  
صنعا و این وجهها و ...

شده اند

فدیلها و خرافها و اشراکه اسمان و زمین را روشی میدهد  
زیاده از اوقات و ماه پس یزید و یزید سید اکبر محمد رسول  
الله صلعم را هر که ایمان آورده است انحضرت از میان ان  
و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای انحضرت شهید  
شده باشد پس زنده میکنند جمعی را که نیکو پند انحضرت  
کرده بودند و شک میکنند در حقیقت او را و گفته او  
میتواند و میکنند ساحراست و کاهن است و دیوانه آ  
و بخوابش خود سخن میگویند و هر که با او جنگ کرده باشد  
و نزار کرده باشد و هر که با او بجای خود میرساند و همچنین  
بر میگردد تا آنکه یک ائمه را صاحب الامر علیه السلام  
و هر که با او ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که از ان  
ایشان کرده تا آنکه پیش از انحضرت بعد از یزید و یزید  
میدانند که در اوقات ظاهر میشود تا اول ان که  
که ترجمه اش گذشت که و یزید ان من علی الدین استغفر  
فی الارض تا انرا به مفضل برسد که مرا از فرعون و هارون  
و این ایه چیست حضرت فرمود که مرا داوود و عیسی  
مفضل و جمعی از انحضرت و خدا و حضرت امیر



المؤمنين بالحضرة صاحب الامر عليهم السلام اخوانهم بود وبقوت  
که بی نیاز باشند ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پیش  
کوه قاف را و آنچه در عالم داشت و جمیع دریاها را آنکه هیچ  
موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین  
خدا را در آنجا برپا دادند پس هر کس که بگوید یا حسین یا  
مفضل از روزی که ما کرده ایم ما را از خداوند خود در سو  
خدا صلح ایستاده باشیم و با آنحضرت شکایت کنیم آنچه  
بر ما واقع شد از این امت حقا کار بعد از وفات آنحضرت  
و آنچه بر ما رسیده است از کذب و دروغ گفتنهای ما و دشمنان  
دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما بکشش و بدی  
بودن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول کشته ها  
ملک خود و شهید کردن ما بفر و محبوس گردانیدن ما  
پس حضرت رسالت پناه صلح کریم شود و بفرماید که ای  
فرزندان من تا زل نشده است شما مگر آنچه بحد شما  
پیش از شما واقع شده پس ایستادند حضرت فاطمه صلوات  
علیها و شکایت کردند از ابوبکر و عمر علیهما السلام اللعنة که قد  
از من گرفتند و حیدر آنکه حججهای بر ایشان اقامت کردم

مسود

بودند و نامه که بنویسای من نوشته بودی برای فدک  
هرگز رفت در حضور مهاجر و انصار و ابی دهمان شخص خود  
بر آن انداخت و باره کرد و من بگویم تو آدم ای پدر و  
شکایت ایشان را بگو کردم و ابوبکر و عمر بقیقه بنی ساعده  
رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شو  
من امیر المؤمنین بخصب کردند پس آمدند که او را ببعث  
ببینند و ابوبکر و بنی بر در خانه ما جمع کردند که اهل  
بیت رسالت را بسوزانند پس من صد از دم که ای عمر  
این چه جرات است که بر خدا و رسول من مهادت می کنی  
که نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت که بس کن ای  
فاطمه که محمد خا ض نیست که ملکت را بیاورد و امر و نهی  
از اسمان بیاورد و علی را بگوید که باید و ببعث کند و اگر  
نه انش میباید از در خانه و همه را میسوزانم پس من  
گفتم خداوند ابو شکایت میکند پیغمبر را از میان  
رفته و امش همه کار فرشته اند و حق ما را غصب میکنند  
پس عمر جدا زد که هر یک از حقمان زن را بکشد از خیر  
پیغمبر و امامت را هر دو بشمارند و او را بکشد پس عمر را

مادر

زد و دستش را شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام  
شمار ماه از من سقط شد و من فریادم میکردم که وای ای  
وای رسول الله دختر توفی طهر را دروغ گفتند و ما را زانه  
بر او میزدند و فرزندش را شهید میکنند خواستم که کسی  
بکشد امیر المؤمنین و بد و مرا ببیند خود حسیانند  
و گفت ای دختر رسول خدا ای سرور رحمت عالمیان  
بودی خدا سو کند میدم ترا که مقنعه از سر نگشائی  
و سر بایسمان بلند نکنی و الله که اگر بکشی خدا پاک  
جنبیده بر زمین و پاک بترند در هوا زنده بگردند  
پس بر کشتم و از آن در دوا را شهید شدم پس  
حضرت امیر المؤمنین ع شکایت کند که چندین شب  
با حسن بن مجانیه مهاجر و انصار رفتم از آنهایی که مکر  
تو ببعث خلافت را از ایشان گرفته بود و از ایشان  
طلب باری کردم و همه وعده باری کردند و خون  
صبر شدیم با آنحضرت من نیامدند و بی محنتها  
از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هرون بود  
در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند

مادر بدش که قوم تو را ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که  
مرا بکشند پس بر کردم از برای خدا و از برای چند کشیدم  
که هیچ پیغمبر از امتان پیغمبر پیش از من نباشد و آنکه مرا شهید  
کردند بضربت عداالتی بر من بگویم حضرت امام حسن صلوات  
الله علیه بر خیزد و گوید که ای خدا چون خبر شما دادن ما  
معاویه علیه لعنة رسید زبانه و دلا با ابا عبد الله  
هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادر من حسین  
و سایر برادران و اهالی را بکشد تا ببعث کنیم با معاویه  
و هر که قبول نکند کشته شود و سرش را برای معاویه  
فرستند پس من مسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را  
نصیحت کردم و ایشان را باینکه معاویه بخواند بغیر از این  
کس که جواب من بگفت پس رو بایسمان کردم و گفتم خلافت  
تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو فرستادم  
و امر و نهی کردم و ایشان را باری نکردند و در فرمان  
بر داری من مقصر شدند خداوند اوفی است بر ایشان  
بلا و عذاب خود را پس از من فرود آمد و ایشان را کذا  
و بختاب مدینه روان شدم پس آمدند بنی زین و گفتند



اینک معاویه لشکرها را بنیاد و کوفه فرستاده و مسلمانان را قتل  
 کرده اند و زنان و اطفال را بکشته اند باینکه ایشان  
 جهاد کنیم پس گفتن بایشان که شما را وفای نیست و جمعی  
 بایشان فرستادم و گفتم که نزد معاویه نخواهید رفت  
 و بعت مرا نخواهید شکست و مرا مضطرب نخواهید کرد که  
 بامعاویه صلح کنم اگر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر دادم  
 بودم پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید حسین  
 بن علی صلوات الله علیه باخون خود خضاب کرده  
 باجمیع شهدائی که با او شهید شدند پس چون حضرت  
 رسول صلم نظرش بر او افتد و بگوید و جمیع اهل بیت  
 و زمین بگوید انحضرت کریمان شوند و حضرت فاطمه  
 غمر بزند که زمین بپزد و حضرت امیر المؤمنین  
 و امام حسن از جانب راست حضرت رسول صلم بایستند  
 و حضرت فاطمه از جانب چپ انحضرت پس حضرت امام  
 شهید نرد بالا اند حضرت رسول صلم او را بسینه  
 خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیدم  
 تو روشن باد و دیده من در باره تو روشن باد

و ترجمه

و از جانب راست حضرت امام حسین عجل الله فرجه شهدا  
 و از جانب چپ و حضرت فاطمه و محسن و انحضرت خدیجه و فاطمه  
 بنت اسد مادر امیر المؤمنین ع بر داشته بپا و درند فریاد  
 کثبان و حضرت فاطمه صلی الله علیها آیه لا و فریاد که  
 ایست نوحه ظاهر لفظش ایست انروز شما که بشما وعد  
 میدادند امروز میباید بقتل ایست که ده است از کار  
 خیر خا خیر که زانیده شده و آنچه کرده است او کار بدند  
 میکنند که کاش میان او و ان کار زشت فاصله دوری  
 باشد پس حضرت صادق ع بسیار گریست و فرمود که  
 روشن میاید دیده که نزد گمراهن فتنه گران بگردد  
 مفصل گریست و گفت ای مولا من چه ثواب دارم که  
 بر ایشان فرمود که ثواب غیر منهای اگر شیعیه باشد مفصل  
 برسد که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه  
 صلوات الله علیها برخیزد و بگوید خداوند او را قتل  
 که با من کرده در باب آنها که بر من ظلم کردند و حق  
 مرا غصب کردند و مازادند و بجزع او و درند بیهوشها  
 که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریزد بر او ملکه

اما آنها هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیا است  
 و هر که در عرش اتری است هر کسی خورش بر او و ندیدند  
 احدی از کشتگان ما و مملکتان بر ما و آنها که را حق  
 بودند بیهوشهای ما مملکت هزار مرتبه در آن روز  
 کشته شوند مفصل گوید که عرض کردم که ای مولا  
 من جمعی از شیعیان شما هستند که فی الجمله بایستند که ما  
 و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده خواهید  
 شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جدم رسول الله  
 صلم را و سخن ما اهل بیت را که مگر خبر داده ام  
 از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را و گفت بقیه من  
 العذاب اذ فی ذلک العذاب الاکبر بعض البینه  
 بچشائیم بایشان از عذاب نیست تر پیش از عذاب بزرگتر  
 فرمود که عذاب نیست تر عذاب رجعت و عذاب  
 بزرگتر عذاب فی المثلست پس حضرت فرمود که جمعی  
 از شیعیان که در شناخت ما فقیص کرده اند میگویند  
 که معنی رجعت آنست که پادشاهی ما برگردد و مملکت  
 ما پادشاه شود و ای برایشان کی پادشاهی وین روز

از

از ما گرفته است اما بر کرد پادشاهی یقوت و امامت و وصایت  
 همیشه با ما است ای مفصل اگر بدید بر ما بید شیعیان ما در  
 قرآن هر آینه در فضیلت ما است نکند مگر نشنیده اند این  
 آیه که می را که و زیدان من علی الذین استضعفوا فی الدین  
 تا آخر آیه که منجه اش گذشت و الله که نازل بر این آیه در  
 اسم اهل بیت و نازل بر رجعت ما اهل بیت است و  
 فرعون و هارون ابوبکر و عمر اند پس فرمود که بعد از آن  
 برخیزد جدم علی بن الحسین ع و پدرم امام محمد باقر ع پس  
 شکایت کنند بحد خود رسول خدا صلم آنچه از شما کار  
 برایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه  
 از من صورت یافته من رسیده پس برخیزد فرزندم امام  
 موسی ع و شکایت کند بحدش از هرون الرشید پس  
 برخیزد علی بن موسی الرضا ع و شکایت کند از مأمون  
 ملعون پس برخیزد امام محمد تقی ع و شکایت کند از مأمون  
 و غیر این برخیزد امام علی نقی ع و شکایت کند از مأمون  
 پس برخیزد امام حسن عسکری ع و شکایت کند از مغیر  
 پس برخیزد مهدی آخر الزمان ع هم نام حدش حضرت



صلی الله علیه و آله و سلم را که حضرت رسالت پناه صلعم در هر روز  
که پیشانی خود را بشوید و در جنگ احد و در جنگ بدر و در جنگ  
مبارکتش را شکستند و ملکه برد و کتار او را شدند تا  
با پسند نزد جد امجدش و بگوید که مرا وصف کردی برای  
مردم و در راه لشکر خودی و نام و نسب و کتبت مرا از برای  
ایشان بیان کردی پس او را انکار حق می کردند و طاعت  
من نکردند و گفتند منو له نشده است و بیست و پنجواهد  
بود پاکشند که مرده است و اگر میبود افتد رغایب همها  
پس بر کردم از برای خدا انا الحمال که حضرت علی را از حضرت  
فرمود که یا هر قوم پس حضرت رسول صلعم الحمد لله الذی  
صدقنا وعده و اقرنا الارض بلبوا من الجنة حیث  
نشاء فنعم لجر العالمین و بگوید که آمد باری و فتح الله  
و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی و هو الذی ارسل  
رسوله بالهدی و درین الحق لظهور علی الدین کلمه ولو  
که المشرکون پس بخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر  
لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و انما یغفر  
علیک و یهدیک صراطا مستقیما و بصرک الله نضر

عزیز

عزیز افضل بر سید که چه گناه داشت حضرت رسول صلعم  
که حضرت علی میفرمود که تا بیا مرید از برای تو الله تعالی آنچه  
گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این  
خواهد شد حضرت صادق علیه السلام و که ای افضل رسول  
خدا صلعم دعا کرد که خداوند اگناهان شیعیان بزد  
من علی بن ابی طالب و شیعیان فرزند آن که او میباشند  
گناهان گذشته و آینده ایشان را از روز قیامت بر من بآ  
کن و مرا در میان پیغمبران بسبب گناه شیعیان رسوا  
نمکن پس حضرت علی گناه جمیع شیعیان را بر آنحضرت باز کرد  
و همه را از برای آنحضرت آمرزید پس افضل بسیار گریست  
و گفت ای سید من اینها فضل خدا است بر ما بزرگوار  
امامان ما حضرت فرمود که ای افضل این مخصوص تو  
و امثال تو است از شیعیان خالص و این حدیث را افضل  
ملک برای جماعتی که در معصیت خدا و رخصت میطلبند  
و نهانه میجویند پس آنرا برای فضیلت میکنند و  
ثروت عبادت میکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان  
نیست و این رسالت را از آنحضرت میفرمود که شفا

نیکند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شیعیان از  
خشیت الهی برآیند افضل بر سید که آن آیه که حضرت  
رسول صلعم خواهد خواند که لیظهر علی الدین کلمه مگر  
آنحضرت هنوز بر همه دنیا غالب نشده اند فرمود که ای  
افضل اگر بر همه غالب شده بود مذهب بهود و نصاری  
و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل و درین  
میانند بلکه این در زمان محمد و رجعت حضرت رسول  
صلعم خواهد بود و آن آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد  
آمد و تلوهم حق و تلوون فتنه و تلوون الدین کلمه لله  
پس حضرت صادق فرمود که پس بر کرد حضرت محمد  
ع بگویند و حق سبحانه و تعالی از آسمان بشکل ملخ از طلاء  
بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ابوبکر میبارید و فتنه  
نماید بر احشاش کجای زبانی از طلاء و فتنه و جواهر  
افضل بر سید که اگر یکی از شیعیان شما میبرد و قرص  
از برادران مؤمن بزدست او یا شد چگونه خواهد  
شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت علی را میفرمود  
در تمام عالم که هر که فرضی بر یکی از شیعیان نداد آینه

باشد

باشد بیاید و بگوید پس همه را از آفرینا بد حق یک کلمه سید  
و یک دانم خدای حدیث هم شیخ بزرگوار محمد بن ابوبکر  
فی سید معتبر و آیت کرده است از حضرت امام محمد تقی  
که آنحضرت روایت فرمود از ابی طاهر بن خود از حضرت امام  
حسن صلوات الله علیه که از امام حسین که آنحضرت فرمود که  
روزی رفتم بخدمت جدم سید ابی ابراهیم صلعم و ابی جعفر  
در خدمت آنحضرت بود چون داخل شد فرمود که خیرا  
بنوای زینب است آنها و زمینها را ای گفت که چگونه غیر از  
تو بنای رسول الله زینب است آنها و زمینها خواهد بود  
حضرت فرمود که ای ابی جعفر آنحضرت را که ما بر آستی  
بخلق فرستاده است که ربه حسین در آسمان بزرگوار  
از زمین و در جبار است عرش نوشته است که او  
جز از راه هدایت است و کشتی نجات است و پیشوا  
خلق است و در آوستی و ضعف نیست فخر است و  
علم است و بجزیم نجات عالمی است و بدرستی که حق سبحانه  
و تعالی در صلب او نقطه طیب مبارک پاکیزه تر از کبریا  
و او را دعائی چند تلقین فرموده است که هیچ مخلوق







الهی است و علامت بدنه راه هدایت است و حجت ظاهر بر روی  
 و در چنین راهی خواهد گفت لا اله الا الله محمد رسول  
 الله و میگوید در دعا خود بامان را شبیه له و لا مثال  
 انت الله لا اله الا انت و الخالق الا انت تقی الخلق و  
 تقی انت خلقتهم عَصَاكَ وَفِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ هَلْ  
 دعا بخواند حضرت امام محمد تقی شفاعت او کند در روز  
 قیامت و الله نعم در صلب او نطفه قرار داده است که  
 ظلم کننده و فساد کننده نیست و بگوید و بارک و طیب  
 و طاهر است و او را نزد خود علی بن محمد نام کرده است و  
 خلعت سلیمه و قاف و بر او نشانیده و علوم خود را  
 با او سپرده و هر از اینها را بر او اشکار گردانیده هر  
 او را ملاقات کند و رازی در سینه اش باشد از این  
 راز خبر دهد و دشمنش را با او می شناساند و در پیش  
 میگوید یا نور یا برهان یا مبین یا مبین یا ربی الهی  
 شرف الشریفات و یا فی الدُّهُورِ و اسئلك النجاة یوم  
 تنفی فی الصقیر هله این دعا بخواند حضرت امام  
 علی تقی در مقام شفیع و کفالت او باشد بگوید

بهرش

نیست و بگوید که حجتا در پیش او نطفه قرار داده  
 و او را نزد خود حسن نام کرده و او را نوبی گردانیده  
 در شهرها و جانشین خود گردانیده در زمین و  
 موجب غنی گردانیده برای امت جدید و اهانت  
 گردانیده برای شیعیان و شفاعت خواهد کرد این  
 برای ایشان نزد پروردگار و عذابی گردانیده  
 برای هر که مخالف او کند و ججی گردانیده برای  
 هر که وادیت و محبتش را بجان قبول کند و برهان  
 گردانیده برای هر که او را امام خود گرداند و در  
 دعا میگوید یا غفر العزیز فی قریه ما غفر عزی  
 العزیز فی قریه ما غفر عزی العزیز فی قریه ما غفر عزی  
 و اتبع عقی خیرات السالطین و اذفع عقی بدفعه  
 و امنع عقی منعه و اجمع فی من خیار خلفاء  
 یا واحد یا احد یا فرد یا صمد هله این دعا را  
 بخواند خدا او را از انحضرت محسوس گرداند و از  
 آتش جهنم او را بختات دهد هر چند مستحق  
 شده باشد و الله نعم در پشت او قرار داده است

نطفه مبارک یا کبریا طیب طاهر و طهری که راضی باشد  
 با او هر مؤمنی که خدا در سر و زانیت پیمان و راه بنالخصر  
 را از او گرفته باشد و کافر شود با او هر متکبری که در آن روز  
 قبول پیمان نکرده پس او ست امام بر هر کار یا کبریا کرد  
 خوشنود کننده ابرار و پسندیده بود کار و هدایت  
 کننده و هدایت یافته حکم میفرماید بحق و امر می نماید  
 بعد از آن و خدا از انصدیق می نماید و خدا او را نصیب  
 می نماید در هر چه بخواهد خروج میکند از مکه در وقتی که در آن  
 و علامتها او ظاهر شده باشد او را آنچه هست که از طلا  
 و نقره بلکه اسبان نفیس فریب و مردان شجاع صلب  
 علامت که خدا بکرم او و ایشان را از برای اوارشها  
 دو ر بعد داخل بدر مسجد و سپرده کس و با او حقیقه  
 سر مهربی هست که در آن صحیفه عدد احیایش و  
 نامهای ایشان و نسبهای ایشان و شهرهای  
 ایشان و طبیعتها ایشان و صفتهای ایشان و کینههای  
 ایشان نوشته است و ایشان جمعی باشند که بسیار  
 جد و اهل امام در طاعت انحضرت داشته باشند

بجی

اقی پرسید که در اینها و علامتها انحضرت که است یا رسول  
 الله و نبود که او را علمی هست که چون هنگام خروج انحضرت  
 شود آن علمی سببی گشوده شود و بلند گردد و خدا آن  
 علم را که گردانید پس ندا کند انحضرت را که بیرون بیا  
 ای دوست خدا پس بکش دشمنان خدا را و او را دور  
 و در علامت هست و او را شمشیر هست در خلاف  
 که چون وقت خروج میشود شمشیر خود از غلاف کند  
 میشود و نکا میکند انحضرت را که بیرون بیا ای ولی خدا  
 پس جان بپوشان که بشنیدی از جهاد دشمنان خدا پس  
 خروج کند و بکشد دشمنان خدا را هر جا که بیاید  
 ایشان را و خدا و الهی را بر پا دارد و حکم خدا حکم کند  
 و چون بیرون آید جبهه ایشان را جانب راست او باشد  
 و متکا بپل از جانب چپ او باشد و در هر روز بر شمشیر  
 ظاهر شود آنچه من جند ادم اگر چه بعد از مندم  
 باشد و امور خود را بخدا میسکند ادم با اقی خوشحال  
 کسی که او را ملاقات نماید و بهشت از برای کسی که  
 او را دوست دارد و سعادت نمایند کسی که با امامت



او فیل باشد باو خدا شعبان را از هلاکت بخان بخشد و باقرار  
نجات و رسول و جمیع ائمه علیهم السلام خدا درهای هشت  
از برای ایشان بگشاید صفت اهل ایمان در زمین ماند  
صفت مشکلی است که بوی خوشش همیشه ساطع باشد  
و هرگز متغیر نشود و مثل ایشان در آسمان مثل ماه نور  
بخشیده است که هرگز نورش زایل نگردد ای گفت با  
رسول الله چگونه است حال و صف کردن ایشان از  
جانب خدا فرمود که حق سبحانه و تعالی در آن ده صحیفه  
مهر کرده از آسمان فرستاد نام هر نامی بر مهرش نقش  
است و وصفش و احکامش در صحیفه اش نوشته است  
حدیث دهم محمد بن بابویه و شیخ طوسی رحمه الله علیهما  
صند های معتبر از حضرت علی بن موسی الخاضعین  
الله علیه روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که تلخا  
است شعبان را از آن فتنه عظیمی که در آن فتنه بسیار  
از شعبان خاص از دین بدر روند و آن در وقت  
است که سپهر از آفرینندگان من وفات یابد و بعد از آن  
اسام ایشان غایب باشد و اهل آسمان و زمین نرو  
بگرند

بگرند وجه بسیار از مؤمنان بر او دلسوخه و محزون  
باشند و چشمه زلال امامت منبعش از ایشان مخفی باشد  
و چون نزدیک ظهور او شود در ماه رجب سه او از آن  
آسمان بایشان برسد که نزدیک و دور بشنوند بک  
صد انکه لا اله الا الله علی الظالمین بعضی البته لعن  
الهی تا نیست بر ستمکاران صدای دویم از قن آن  
بعضی نزدیک شد آن امر که آنرا بنزد یکی وصف میکردند  
تا نزدیک شد بود صدای سیم بد ظاهر شود در پیش  
فرز قناب و صدای سده که هذا امیر المؤمنین قد  
کثر فی هذک الظالمین بعضی این امیر المؤمنین است  
برگشته است بدینا که هلاکت کند ظالمان را پس در  
انوقت فرج مؤمنان برسد و مرد ها از نو کنند که  
کاش زنده میبودیم و خدا استنها مؤمنان را از گنهای  
مناقضات و غمهای ایشان نجات دهد و در روایت  
معتبر بسیار وارد شده است که در روز خروج  
حضرت قائم ع و در اول روز ملکند آنگاه که ملک  
که حق با علی بن ابی طالب و شعبان او است و در آن

روز شیطان مذاکند که حق با عثمان و شعبه او است پس  
انها که صاحب هفتین نباشند و دلها شان مبرض شک و شبهه  
مینویشد بعد از دویم گمراه شوند و آنها که صاحب هفتین  
باشند و احادیث اهل بیت ع را شنیده باشند که ندای  
دعوت از شیطانست و اعتقاد بکفته ایشان داشته باشند  
برایمان ثابت بمانند و در احادیث معتبره وارد شده است  
که آنحضرت در روز شنبه ناسودنای محرم ظاهر شود  
و پیش بجزیره سود اندازد و اول کسی که با او بیعت نماید  
جبرئیل باشد که بصورت مرغی سفید نازل شود و  
کند پس جبرئیل بک پای خود را بر کعبه گذارد و پای  
دیگر را بر بیت المقدس و با و از قصه مذاکند که  
هم خدای بی دشمنند بگوید ای امیر الله فلا تشکوک  
بعضی آمد امر الهی پس طلب زد آمدن آن مکنید و بر  
دیگر آنکه بنام و نسب حضرت قائم ع مذاکند جبرئیل نازل  
که هر که خواب باشد بیدار شود و هر که نشسته باشد  
برخیزد و هر که ایستاده باشد از دهشت بنشیند و از  
جمله علامان آنحضرت است که بصورت جوانان ظاهر  
شود

شود که هر که بیدار گمان کند که چهل سال از عمر بگذشت  
است با کفر و همیشه بر یک قرار باشد تا هنگام وفات و  
پیری بر آنحضرت ظاهر نشود و در احادیث بسیار وارد  
شده است که بعضی علامت پیش آنحضرت راجع به هفت  
صدای آسمانی و خروج کردن سفیانی و فرود رفتن  
شکر از زمین و کشتن نفس که از سادات حسی  
در پیش کعبه یاد ریش کوفه و خروج کردن همایی  
از جانب پهن و در ساعی که خروج نماید سیصد  
و سیصد و کوی از بنگان شعبان از شهرهای مختلف  
از اطراف عالم نزد آنحضرت حاضر باشند بعضی شب  
از میان رخت خواب خود بیدار شوند و صبح در  
مکه حاضر باشند و بعضی علامه بر اثر سوار شوند  
و در میان فضی نزد آنحضرت حاضر شوند و حضرت  
سیصد و سیصد و شصت آسمانی بر ایشان هفت  
نماید که بر هر شصت نام آن شخص و نام پدرش و  
حلیه و نیش نوشته باشد و از جمله علامان ظهور  
آنحضرت که از اخبار معتبره ظاهر میشود که در آن



در نیمه ماه مبارک رمضان و کرفتن ماه در آخر شهر  
بر خلاف عادت و فرائد مجرب و یک فرورفتن مردم برین  
در پیدایش آنچه گذشت و یکی در مغرب و یکی در مشرق  
و استنادن آفتاب در میان آسمان از اول زوال تا اول  
و قیام و طلوع نکردن آفتاب از مغرب و ظاهر شدن  
ستاره دمدمه در طرف مشرق که روشنی دهد  
ماه پس ختم شود بعدی که نزدیک باشد که هر دو طرف  
بیکدیگر برسند و نیز که در آسمان ظاهر شود و با طرف  
آسمان منتشر شود و آتش جولانی که در طرف مشرق  
ظاهر شود و سه روز با هفت روز بماند و عریان بر شهر  
مشغول شوند و اهل مصر یاد شاه خود را بکشند و شاه خراب  
شود و نه علم خلافت و پادشاهی در شام بلند شود  
و علمای بنی فیس و عرب داخل مصر شوند و علمای  
قبیله عرب کننده از عرب متوجه خراسان شوند و زده  
دروغ گو بهر سندی که عوی پیغمبر کنند و دلا  
علم از آل ابی طالب بلند شود که همه دعوی امامت  
کنند و باد سپاهی در بغداد در اول روز بلند شود

و در آن

و زلزله شود که اکثر شهر بر زمین فرو رود و خوف و قتل  
طاعون و کمی اموال و زلزله و موبها بر غلای مسوولی  
شود و طغی در وقتش و در غریب و قتلش نازل شود و در  
طایفه از عجم با هم جنگ کنند و خون بسیار در میان ایشان  
ریخته شود و جماعتی از اهل بیت بصورت میمون  
و خوک میسر شوند و علامه مان دیگر بسیار است که در  
کتاب بخارا الاثوار استغای ذکر آنها کرده ایم حدیث  
باز در محمد بن یحیی و جعفر بن یحیی و محمد بن ابی ابراهیم  
نعمانی رضی الله عنهم روایت کرده اند از حضرت ابی  
عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه که  
انحضرت فرمود که ما میبینیم حضرت قائم ع را در نجف  
که زده حضرت رسول صلعم را پوشید و بواسطه بسیار  
شود که میان ایشان ان اسب سفید باشد پس اسب را  
محرکت در آرد بخوبی که با عجز انحضرت مردم شهر  
چنان بینند که حضرت با ایشان و در میان شهر ایشان  
پس علم رسول خدا صلعم را بکشاید و پیاکی بچویش  
از عود عرش باشد و سایر اخبارش را هم حضرت و باری

جعلی باشند ان علم را بسوی جماعت متوجه فساد مکران  
خدا ایشان را هلاک کرد اند پس چون ان علم را حرکت دهد هیچ  
مؤمنی نماند مگر آنکه دلش در شجاعت مانده قطعاً  
شود و بهر مؤمن خدا قوت چهل مرتبه بکشد و هیچ  
مؤمنی در جهل نماند مگر آنکه جفالی این جزا در فرار او  
بر او داخل کرد اند و مؤمنان در قهر هائو پارت بکشد بکسر  
روند و یکدیگر را بشارت بظهوره تم ال محمد دهند پس  
بر انحضرت نازل شوند سیزده هزار و سصد و سیزده ملک  
از ان ملک چند که با حضرت نوح در کشتی بودند و از  
که با حضرت ابراهیم بودند در هتگی که او را نمرود با  
انداخت و آنها که با حضرت موسی بودند در وقت که در  
برای او شکافته شد و آنها که با حضرت عیسی بودند  
در وقتی که خدا او را با آسمان برد و چهار هزار و سصد  
هزار و هزار ملک و یکدیگر که در بید بکشد نازل شدند و سصد  
و سیزده ملک که در جنگ بدر و خیبر بر حضرت رسالت  
پناه صلعم نازل شدند و چهار هزار ملک که باری حضرت  
امام حسین ع نازل شدند پس حضرت رخصت فرمودند

که ایشان

که ایشان نازل کنند و الحال زولید و موکر دالوده نزدیک  
انحضرت شد و کبره میکنند بر انحضرت تا روز قیامت و سر  
ایشان ملکی است که او را منصور میکنند هر که بزرگ  
انحضرت میرود ان ملکی را و استغفال میکنند و هر که  
و داع میکنند او را مشایعت میکنند و هر که به او میشود  
از ان بران او را عبادت میکنند و هر که میباید از ایشان  
بر جان زایش نماز میکنند و برای او استغفار میکنند  
و اینها همه در زمین اند و انتظار میبرند که حضرت  
قائم ع خروج کند و او را باری کنند اما آنچه از زوال  
معبره بسیار که بطرفی سفیده مشایخ عظام روایت  
نموده اند معلوم میشود از سیرت و اوصاف انحضرت  
بعضی را بر سبیل انحصار بعد از سناد در این رساله  
مختصره ابرار مینمایم با ساند بسیار منقول شده است  
حضرت ذوالقرنین را بخت کرده اند میان ابر ذلول  
یعنی بی صوت و صدا و ابر صعب یعنی با صاعقه و  
و برف ذوالقرنین ابر ذلول را اختیار نمود و ابرار  
و برف و صاعقه را برای قائم ال محمد علیهم السلام انخیز



کرد حضرت بران ابرها سوار خواهد شد و بهفت اسب  
 و هفت زمین خواهد کرد بد و انواع با دها مسخر او  
 خواهند بود و در سر پیران و هیأت جوانان ظاهر خواهد  
 شد و قوت بدش بر بنده باشد که اگر دست بند از دست  
 درختان زمین از ریشه ببرد و اگر در میان کوهها  
 صدائی بزند همه سنگها از هم بریزد و مشرق و مغرب  
 عالم بگردد و هیچ کوه و دریا و صحرا نماند مگر آنکه انحراف  
 از انجا عبور نماید و درین حق را در انجا بر یاد دارد و کجها  
 و معدنهای زمین همه از برای او ظاهر شود و به طرف  
 که متوجه شود بگافه راه رعب و ترس در دلها افتد  
 و هر که را ببیند بصورت بشناسد که مؤمنست یا منافق  
 بنلوک است باید که در او بطریق حکم حضرت داود و  
 سلیمان علیهما السلام واقع در میان مردم حکم کند  
 و گواه از مردم نطلبد و اینجاست که رود ابری بر سر  
 آنحضرت ساقیه کند و صدائی از او برآید بزبان فصیح  
 که همه خلق بشنوند که این مهد الهی است زمین را  
 پرازد انداختند بعد از آنکه پرازد چو شده و زمین

در پیر

در زیر پای او و لشکر او پیچیده شود که مسافران ای بسا  
 باندک زمانی طی نمایند و آنحضرت را ساقیه نباشد و جو  
 از تنگ پیرون آیند متاعی از جانب حضرت ندانند که  
 همگی ساق و نوشه با خود بیاورند و سنگ حضرت  
 موسی را که با ربک شراست با خود داشته باشد  
 و به منزل که فرود آیند آن سنگ را نصب نمایند و  
 در آنده چشمه از آن جاری شود که هر نشسته که از  
 آن بخورد سیراب شود و هر که سینه که بخورد سیر شود  
 و چون بنجف اشرف رسند و در انجا ساکن شوند  
 پیوسته آب و شیر از آن سنگ جاری باشد و هر که سینه  
 از آن سیر شود و هر نشسته سیراب گردد و در دریا  
 دیگر است که آب و طعام و علف از سنگ پیرون آید  
 که خود و چهار یا بایان ایشان بخورند و عسای حضرت  
 موسی را آنحضرت باشد که هر وقت که بیدارند و بخت  
 از دها می شود که چون دها را بگشاید از کام بالا  
 تا کام پایین او چهل ذراع باشد و هر چه را فرا بیاورد  
 برود و پرازدی که جبرئیل برای حضرت ابراهیم از بهشت

آورد و در وقتی که او را با شتر انداختند و چون از او بشد  
 آتش در او نماند و همان پیران بود که حضرت یوسف  
 در مصر که از او گفت و حضرت یعقوب در شام بودش را  
 شنید و چون بر روی او انداختند دیدها بشرفت  
 و وقتی که حضرت صاحب الامر ظاهر شود از او بشد  
 باشد و انکشته سلیمان از او در دست داشته باشد و  
 تابوت بنی اسرائیل را با جمیع اسباب و آثار انبیا هم  
 داشته باشد و هیچ کاری را بر روی زمین نکند  
 و اگر کاری پناه بدست با ستمی برود و پنهان شود  
 درخت و سنگ فریاد کنند که کار فرزند ما است بیا و او  
 بکشد و چون ظاهر شود دست مبارک بر سر مؤمنان  
 بکشد پس عظامهای ایشان کامل گردد و در آن  
 هر شجره را قوت چهل دره باشد و دلهاشان از او  
 محکم تر باشد و اگر همت بندد بر کوههای آهن از خط  
 بگرزند و همه چیز اطاعت ایشان کنند حتی در نزد  
 زمین و پرندگان هوا و اگر یکی از اصحاب آنحضرت  
 بر زمین یا بکند ارد آن زمین فخر کند بر زمینهای

دیگر

دیگر که کل از احباب قائم علیه السلام بر روی من پاک باشد  
 و حقیقتی ترس و بیم را از دلهای ایشان بردارد و در  
 دلهای دشمنان ایشان اندازد و هر یک از ایشان از زنده  
 گذارند و از شپه بجزان تر باشند و دشمن را در سر بهایا بماند  
 و عورت کنند و خدا اکو شها و دیدهای ایشان را فری  
 دهد که در هر جا که باشند بخیال شریف آنحضرت نظر کنند  
 و با او سخن گویند و جواب شنوند و جمیع درها و براهها  
 و ضعف و سستی بزرگ آنحضرت را ایشان بر طرف شود و بر  
 آسمان و زمین زیاد شود و باران آسمانی که از روزی  
 که غضب خدایت امیر المؤمنین عم کردند قطع شد تا از آن  
 و کینهها از دلهای مردم برطرف شود و درندگان و حیوانات  
 بایکدیگر آشتی کنند و ضرر و بیکدیگر نرسانند حتی آنکه  
 نه از غرائب نام برود و همه جای پر گیاه و سبزه گذارد  
 و زمینهای او بر سرش باشد و هیچ دزدی و درندگی  
 او را ضرر نرساند و اول که آنحضرت ظاهر شود بفرماند  
 که دستهای بنی شبیه که کلبه داران کعبه اند بوند  
 و بر کعبه بیاورند و ندا کنند که ایشان در نزد آن خاتمه



خداوند و فرزندان ثلثان امام حسین را بکشد برای آنکه  
بکرده پدرهای خود را ضعیف کرده اند و هر که بکار زشتی  
را ضعیف باشد چنانست که آن کار را خود کرده است و  
غالبش را زنده کرده اند و انتقام فاطمه زهرا و مادره را  
ابراهیم را از او بکشد و کسی که زکوة نهد او را کردن  
نزد و زمین بنویسند حضرت روشن کرد و تارگی بر  
طرف شود و مردم احتیاج ناقتان و ماه نباشد و هر یک  
از شعبان افتد عمر کنند که هزار بار از هر یک بوجود  
آید و در پیش کوفه مسجد بنا کنند که هزار درداشته  
باشد و از پیش قبر حضرت امام حسین هم نه در سو  
بخش شرف جاری سازد که آبش در درهای نجف  
ریزد و در میان تشویشها و اسبابا بسنه شود و حضرت  
امام محمد باقر هم فرمود که کویا میبندم که بر زالی زینبی  
از کندی و در سردارد و مسجد بنه که بالا که اسبابا کنند  
بی آنکه کالیه بدهد و آنحضرت و عیال آنحضرت در مسجد  
سهله قرار گیرند و غارهای مسجد ها را خراب کنند  
و چوب بسفی راست کنند چوب بسفی که در نهان

حضرت

حضرت موسی بوده و کتکهای مسجد ها را خراب کنند  
و منار ها را خراب کنند و شاهراه مسلمانان را ششخته  
کردند و هر مسجد که در میان راه ساخته باشند بر  
طرف کند و هر بنجره و روزنه و ناودان و بیت الخوا  
که بر شاعر کشته باشند خراب کند و فلک را خراب کند  
فرماند که در حرکت کنند که هر روز بر آورده روزی  
و خانه کعبه را خراب کنند و بر اساس حضرت ابراهیم بنا  
کنند و مسجد الحرام و مسجد رسول صلعم را خراب کنند  
و بطریق که در نهان حضرت رسول صلعم نموده باشد  
و مقام حضرت ابراهیم را با نجاشی که حضرت گذاشته بود  
و عمر علیه اللغه بغصب بجا هلبت بنجره خاد بر کرد آید  
و جمیع بدعتها را تا ابل کرد آید و جمیع سنگها را بر آید  
و شعبان در آن زمان چندان مستغنی شوند که  
کسی که در کفچه بیاید برای زکوة و فصد و بیاید  
و خیزه از اهل کتاب قبول نماید و از هیچکس بیخیزان  
اسلام را ضعیف نشود و مبنا باشد که شخصی بر آید  
بر آنحضرت اسناده باشد و او را امر دهنی فرماند

شوند و آنچه حضرت امر فرموده باشد بعلی آورند و چون  
مردم بخند حضرت روند چنین سلام کنند که اَللّٰهُمَّ  
هَلِّكَ بِالْقَبْرِ اَللّٰهُمَّ وَ زَمَانِ اَلْحَضْرَةِ وَ مَسْجِدِ كَوْفَه  
حِشْمَةً اَنْ رَوْحَن وَ حِشْمَةً اَنْ شَرِّ وَ حِشْمَةً اَنْ اَبْطَلُوه  
وَ حِشْمَةً اَنْ اَبْخُورِدَن جَارِي باشد و چون قائم  
در کوفه قرار گیرد لشکری بجانب شام بفرستند که بی  
امیه را بکشند ایشان بگریزند بجانب فزاک اهل فزاک  
با ایشان گویند که ما شما را بشهر خود میبندیم تا آنقدر  
نشوید و بدین مادیها پدید ایشان بدین نصاری دگر  
و چلبیا ها بگردن اندازند و داخل شهر فزاک شوند  
چون لشکر قائم وارد فزاک شود نصاری طلب امان  
و صلح کنند احباب قائم هم فرمانند که ما شما را امان  
ندهم تا که بچنه های ما را بماند بعد پس بنی امیه را  
بکشد و بعد از آن بزنند و چنانچه حضرت رسول  
صلعم بعد از نبوت آنچه مردم در جاهلین کرده بود  
عفو فرمود و کسی را بر امور گذشته عقاب ننمود و احکام  
را تازه بر ایشان جاری ساخت حضرت صاحب الزمان صلعم

تاگاه بنمایند که بکره اندیش و پیش او دید پس بنمایند  
که او را کردن بزنند بسبب امری که از خیمه او بر آنحضرت  
ظاهر شود و فرانی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
جمع فرمود و آن اشیا قبول نکردند ظاهر سازد و حضرت  
امیر المؤمنین صلی الله علیه فرمود که کویا میبندم که شعبان  
ما در میان مسجد کوفه خیمه ها بر پا کرده اند و مردم را  
تعلیم قرآن تازه مینمایند و چون حضرت والی و جانشین  
شهر از شهرها فرستد مفرماند که کتاب تو کف دست  
لشت هر امری که ترا رود دهد و بر تو مشنبه شود  
و حکم الهی را در آن قضیه مدافعی نظر بدست خود کن  
که در آنجا بقدرت الهی آنچه خواهی نوشته است و  
و حضرت لشکری با سنبول بفرستد پس چون بجای  
استنبول رسید چیزی بر ندید و گفت بنویسند و بر  
روی اب راه روند چون مردم آن حال را از  
ایشان مشاهده نمایند گویند که هرگاه لشکرش بر  
روی اب راه میروند خوش چون خواهد بود  
پس در وازه شهرها را بکشایند و ایشان داخل  
شوند



الله عليه بنو جنین خواهد کرد و آنچه پیش از ظهور آنحضرت  
 واقع شده است مشعر خواهد شد این مختصری  
 بود از احوال خبر مال آن معدن رفعت و جلال و  
 هر که بسط کلام در این باب خواهد رجوع نماید بکتاب  
 بحار الانوار حدیث دوازدهم شیخ و طب الدین زاید  
 و عزیر حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده  
 اند که حضرت امام حسین صلوات الله علیه پیش از  
 شهادت احضار خود را خطبه فرمودند که حدیث  
 رسول خدا صلعم روزی بمن گفتند که ای فرزندی  
 زود باش که تو را بیاورند بسوی عراق بر مینی که  
 پیغمبر آن و اوصیا ایشان در آنجا ملاقات کرده اند  
 و آنرا عمو را می نامند و نو در آن زمین شهید شو  
 و جان حق را صاحب تو با تو شهید شوند که در دنیا  
 با ایشان برسد پس حضرت این را به و خواندند قلنا یا ابا  
 تارکونی بود و سلاما علی ابراهیم و فرمودند که چنان  
 آتش را بر آبی بر آبراهیم سرد شد آتش جنگ بر تو و  
 احضار بشرد شود پس حضرت امام حسین ع  
 فرمود

فرمود که بشارت باد شما را و الله که اگر ایشان را بکشند  
 باز پیغمبر خود و پیغمبر پس میماند در آن عالم آنچه خدا  
 خواهد پس اول کسی که زمین شکافته شود و او پی  
 اید پیش از قیامت مون با شتم بیرون ام بیرون آمد  
 که موافق آمد با بیرون آمدن حضرت امیر المؤمنین  
 و ظاهر شدند قائم اهل بیت علیهم السلام پس فرود  
 آید بر من که می از آسمان از جانب خداوند  
 عالمیان که هرگز بر من نیامده باشند پیش از آن  
 و نازل شوند بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل  
 و لشکری چند از ملائک و نازل شوند محمد و علی  
 و من و برادر من و جمیع آنها که خدا با ما است بواسطه  
 سنت که داشته است سوار شد بر اسبان ابلق از نور  
 که هیچ مخلوقی پیش از ما بر آنها سوار نشده است  
 پس حضرت رسالت پناه صلعم خود را بخنداند  
 و با شمشیر خود بدست قائم آل محمد صلی الله علیه  
 بدهد پس ما بعد از آن در زمین افتد بر ما تمام  
 که خواهد پس حقیقتا بیرون آوردن از نجد

که نه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از  
 شیر پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
 دهک شمشیر حضرت پیغمبر صلعم را و بفرستد بر امیر شرف  
 و مغرب عالم و بهیچ دشمنی از دشمنان خدا نرسد مگر  
 آنکه با بر الفخ خورن او را بریزد و هر بی که بر روی زمین  
 باشد بسوزانم تا بهند بر تمام و جمیع شهرهای هند را  
 فتح کنم و حضرت دانیال و حضرت یوشع هر دو زنده  
 شوند و بنو حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
 بیایند و بگویند که راست گفتند خدا و رسول در آنچه  
 شما را وعده دادند پس حضرت امیر هفتاد کس را پیش  
 همراه کند و بسوی بصره فرستد که لشکران بصره  
 را بکشند پس لشکری بجانب شهرهای فزک بفرستد  
 که همه را فتح کنند پس یکشتم من هر جا نور خرام کوشی  
 تا آنکه بر روی زمین بغیر از طب و جلال کوشش تا  
 بر بهود و نصاری و سایر ملتهای عرض کنم اسلام را  
 و غیره کردیم ایشان را میان مسلمان شدن و کشته شدن  
 هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و بیستم و هر که از  
 اسلام

اسلام گراخت داشته باشد بکشد اخروش را بریزد و هجرت  
 از شعبان تا شده مگر آنکه حق نعم ملکی نازل کرد آنکه  
 دست بر روی بمالد و غبار از روی پاک کند و زنا  
 و منکرش را در بهشت با و بنماید و بر روی زمین هیچ  
 کور و زمین که و مبتلائی نماید مگر آنکه خدا در دها  
 شان را بپوشد تا اهل بیت را بکشد اند و خدا ای غریب  
 برکت خود را از آسمان بر زمین فرستد تا آنکه هر درخت  
 افتد و بار بر دارد که شاخها بشکند و شما شعبان  
 مبعود ز فستق در آن فستق بخورید و مبعود ایشان  
 در نهستان بخورید چنانچه حقیقتا بی میفهماید که  
 وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْفِرْعَوْنَ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا الْفِتْنَةَ لَأَسْكَنَهُمُ بَرْدًا  
 مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا  
 كَانُوا لَاسِيُونَ یعنی اگر اهل شهرها امان بیاورند  
 و بر هر کار شوند مرا اینه بکشایم بر ایشان برکتها  
 از آسمان و زمین و لیکن ننگ بپیغمبر آن کردند  
 پس ایشان را کفریم و عذاب کردیم بلکه هائی بد ایشان  
 پس فرمود که بدستی که الله نعم میبخشد در آن



شیعیان کرامتی که بر ایشان در زمین هیچ چیز مخفی  
 نماند تا آنکه هر شخص خبر دهد اهل خود را به چه از  
 ایشان صادر شود و در احادیث معین وارد شده است  
 که اول کسی که در رجعت زنده شود و برگردد حضرت  
 امام حسین صلوات الله علیه باشد و انقدر در زمین  
 پادشاهی کند که موسی ابروهایش بر روی چشمش  
 بیند و در سر و اذان دیگر وارد شده است در تفسیر این  
 آیه کریمه **ثم ردونا لهم** که حضرت امام  
 حسین علیه الصلوة والسلام بیرون آید تا هفتاد و یک  
 سال و هر سال هفتاد و یک سال باشد و هر یک هفتاد و یک  
 سال و بیرون آید چنانچه با حضرت موسی  
 بودند و همه ایشان مردم برسانند که این حسین  
 بن علی است که خروج کرده است تا آنکه مردم باو شک  
 نیاورند و بدانند که دجال و شیطان نیست و در  
 آنوقت حضرت صاحب الامر در میان ایشان باشد  
 پس چون معرفت حضرت امام حسین صلوات الله علیه

در ده

در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت قائم از دنیا آید  
 نماید و حضرت امام حسین او را غسل دهد و کفن کند  
 و حنوط کند و نماز کند و در سجده کند و بر آید که امام  
 را بغیر از امام دیگر غسل نمیدهد و نماز نمیکند  
 بر او و در سر و اذان دیگر وارد شده است که حضرت  
 امام حسین صلوات الله علیه بعد از حضرت صاحب  
 الامر در سجد و نه سال پادشاهی چنانچه در زمین  
 خواهد کرد پس چون مدت آنحضرت تمام شود حضرت  
 امیر المؤمنین ع ظاهر شود و وفات پادشاهی آنحضرت  
 باشد و در اخبار بسیار از حضرت ابی عبد الله ع  
 محمد الصالح ع منقول است که برید عجل از آنحضرت  
 پرسید که ای عجل که خدا در قرآن مجید او را بشارت  
 الوعد وصف نموده ای ای عجل پس ابراهیم است حضرت  
 فرمود که نه بلکه ای عجل فرزند خلیل است حضرت علی  
 او را بر جماعتی مبعوث گردانید پس او را نیکو کرد  
 و یوسف سرور پیش را کردند تا خدا بر ایشان  
 غضب کند و سطا طایل ملک عبد اب و افر سنا دنا

نزد آن پیغمبر عالمه خدا را آمد و گفت خدا را فرستاده است  
 که اگر خواهی قوم را با انواع عذابها معذب کنم **انما**  
 گفت که مرا بعد از ایشان خلعت نیست خدا وحی کرد  
 با و که پس چه خلعت تا از حاجت خود اعراض کرد حضرت  
 اسمعیل گفت که پروردگار تو پیمان از ما پیغمبران  
 گرفتی برای خود بپرو و در کار و برای محمد صلعم به  
 پیغمبر و برای او صبا ای و یولایت و امامت و خبر  
 دادی خلعت را آنچه سه سال از آن امت با حسین  
 بن علی جگر کوشه آن پیغمبر بعد از او خواهند کرد  
 و وعده داده حسین را که او را بد تا بر کردانی  
 تا خود انتقام کشد از هر که بر او ستم کرده و او را  
 شهید کرده پس خلعت من در دستگاه تو است  
 ای پروردگار من که مرا بر کردانی بد تا نا خود  
 انتقام از قوم خود بگشتم پس خدا خلعت او را بر او  
 و حضرت اسمعیل با حضرت امام حسین علیه السلام  
 السلام در رجعت بد تا بر خواهد گشت و در ده  
 دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین تا

هفتاد

با هفتاد و پنج هزار کس از مردگان بر خواهد گشت  
 حدیث سیزدهم شیخ حسن بن محمد بن جمهور ع  
 و الحده روایت کرده است از عاصم بن حماد که  
 حضرت امام محمد باقر ع فرمود که حضرت امیر المؤمنین  
 صلوات الله علیه روزی در خطبه خود فرمود که  
 بدستی که حق سبحانه و تعالی بگانه و فرد و بهمن  
 است و در یکا تک خود منفرد است و در اول آفرینش  
 بکلمه تک نمود آن کلمه نورانی شد و آن نور جناب  
 مقدس سبوی صلعم و من و ذریت مرا خلق فرمود  
 پس تک بکلمه دیگر نمود و آن را روحی گردانید و در  
 آن نور ساکن کرد و آن نور را با آن روح در سینه  
 ما اهل بیت جاداد پس ما ایم روح بر گردید خدا را  
 و ما ایم کلمات نامائات الهی و خدا را با خلعت خود را  
 بر خلق تمام کرده است پس ما همیشه در نور و سیر  
 بودیم در روشنی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه  
 شب و نه روز و همه صاحب جبروتی در عالم نبوت  
 ما خدا را عبادت میکردیم و تقدس و تسبیح او



میکنیم و این حال پیش از آن بود که خدا از او را  
 بیافریند پس خدا عهد و پیمان گرفت از او و اجمع  
 پیغمبران که ایمان بیاورند و ما را یاری کنند  
 و این است معنی آن آیه کریمه وَاِذْ اخَذَ اللّٰهُ مِنَ النَّبِيِّينَ مِمَّا اَنْتَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ عَهْدًا وَاِذْ اخَذَ اللّٰهُ مِنَ النَّبِيِّينَ مِمَّا اَنْتَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ عَهْدًا  
 رسول مصطفیٰ لما معكم كنتم صوبه و انتصروا  
 و مفاد ظاهر لفظی آنست که با او را و وفی با  
 که گرفت خدا عهد و پیمان از پیغمبرانش که هرگاه  
 بیاورند هم از کتاب و حکمت پس بیاورید بسو شما  
 پیغمبری که قصد حق نماید الخیه را با شما ساز  
 دین و کتاب هر آینه همه ایمان با و بیاورید و هرگاه  
 البته او را یاری کنید حضرت امیر فرمود که بعضی  
 ایمان بجهاد بیاورید و وصی او را یاری کنید و  
 باشد که هلی و صغر پیغمبر را یاری نمائند و بدین  
 خدا ایمان را با ایمان پیغمبر گرفت که بگوید که  
 یاری کنیم و بختی که من یاری الخضر کردیم  
 و در برابرش جهاد کردیم و دشمنانش را کشتیم

دوق

و وفا کردم بعهده که خدا از من گرفته بود یاری پیغمبر  
 واحدی از پیغمبران و رسولان خدا هنوز مرا یاری  
 نکردند زیرا که پیش از اقامت من از دنیا رفته  
 بودند و بعد ازین مرا یاری و نصرت خواهند داشت  
 و در انوقت ما بین مشرقی و مغرب عالم همه از خون  
 بود و خدا همه پیغمبران را از آدم تا محمد صلی الله علیه و آله  
 اجمعین زنده خواهد کرد و در پیش روی من  
 جهاد خواهند کرد و دشمنان بر سر کافران زنده و  
 کافران مرده که خدا ایشان را زنده کرد اندیشه خواهند  
 زد و در برابر من زهی عجب و چگونه عجب نگویم از هر آینه  
 که خدا ایشان را زنده کند و همه صد ابتلیه بکنند  
 کرده باشند و فوج و فوج آیند و گویند لبیک لبیک  
 یا داعی الله یعنی احاطت کردم و بخدمت تو ایستادم  
 ایمان خواسته مردم از جانب خدا و در میان کجای  
 و یا زارهای کوفه در نمایند ششها بر دوش  
 گذاشته و زنده بر سر کافران و جباران و ظالمان  
 اولین و آخرین تا خدا بجز او ردان و عده را

که با اهل بیت رسالت داده در آن آیه کریمه که وَعَدَ اللّٰهُ  
 الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيُخْلِفَنَّهُمْ فِي  
 الْاَرْضِ كُلَّ مَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَكُم مِّنْهُنَّ  
 لَهْم مِّنْهُمْ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ  
 قَبْلِ خَوْفِهِمْ اٰمَنًا بَعْدَ ذٰلِكَ رَنبَى لَ الَّذِي يَشَاءُ  
 بعضی وعده داده است خدا انجا عی و آله ائمه  
 آورده اند از شما و اعمال شما بشنیده کرده اند که  
 البته ایشان را خلیفه و جانشین خود گردانند  
 در هر مملکت چنانکه خلیفه کرد جمعی از پیکان را  
 که پیش از ایشان بودند و حکم و ثواب گردانند  
 برای ایشان دین ایشان را که پسندید است  
 برای ایشان و خوف و ترس ایشان را بدارند  
 با ائمه که عبادت من بکنند و هیچکس را  
 من نباشد و در حضرت فرمود که بعضی عبادت من کنند  
 با ائمه و از احدی از پیکان من نترسند و فتنه نزنند  
 ایشان نباشد بد سببکه مرا سبب بر کشند بعد از من  
 کشتن و زنده شد بعد از من شدن هست و من جبار

رجعتها

رجعتها و بر کشتنهای بسیارم و صاحب حوائقها و انتقامها  
 پیش از من و صاحب دولتها و حجیم منم حصانها و منم  
 بنده خدا و برادر رسول خدا منم امین خدا و خزانه دار  
 عا خدا و صندوق ستر خدا و حجاب خدا و صراط خدا و  
 میزان خدا منم کلمه خدا و منم ائمه احسن اللهی و منم  
 امثال علیها و منم ائمان کبریه و منم صاحب بهشت و دوزخ  
 که اهل بهشت را در بهشت ساکن کرد ام و اهل جهنم را  
 بجهنم رسانم و با منست نزدیج اهل بهشت و بسو منست  
 بازگشت خلق در مقامت و حساب ایشان و منم مؤذن  
 در اعراف و منم که در پیش چشمه آفتاب ظاهر شوم در  
 اخر الزمان و منم دایه الارض که خدا در سران فرستاد  
 و در اخر الزمان ظاهر شوم و عصای موسی و انگشتر  
 سلیمان را بر پیشانی مؤمن و کافر گذارم که نقش بند  
 مؤمن حقا و کافر حقا و منم پادشاه مؤمنان و پیشوا  
 متقیان و زبان سخن گویان و خاتم اوصیای پیغمبران  
 و وارث ایشان و خلیفه بر روی کار عالمیان و منم  
 انگلی که خدا امین داده است علم در کلماتی و بلاها



ایشان را و علم میان خدای حق را و منم آنکه خدا است من  
 کرد اینده است او و مرد و پرف و ناری و روشنائی  
 و با دها و کوهها و دریاها و اقیان و ماه و ستارگان  
 را ای کرده مردم بپرسید از من آنچه خواهد بود  
 بر وایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
 که چون شیطان گفت که مرا مهلت ده تا روزی که مردم  
 معصوم شوند حضرت عالی اجابت او ننمود و فرمود که تو  
 از مهلت دادگانی تا روزی که معلوم و چون این روز  
 شود شیطان ظاهر شود با جمیع لشکرش و منافقان  
 از آن روز که خدا او را خلق کرده است تا روزی که  
 معلوم و این از رجعت است حضرت امیر المؤمنین  
 را وی گفت که مگر آنحضرت را چندین رجعت هست  
 فرمود که بل آنحضرت را بر کشته‌هاست و بر کشته‌ها  
 و هرامی که هر فرنی و زمانی بوده است بر میگردد  
 و با او بر میگردد و میگویند و بدکارانی که در دنیا  
 او بوده است تا خدا او را بر کاران استیلا  
 دهد که انتقام خود بگیرند و چون روزی معلوم  
 شود

شود حضرت امیر المؤمنین بر گردد با اصحابش و شیطان با  
 با اصحابش و با یکدیگر ملاقات کنند در کنار شط فرات  
 در محلی که آنرا ریحاً میگویند نزدیک بکوفه پس  
 میکنند که هر کز چنین چیزی شنیده باشد از اول دنیا  
 تا آخر دنیا و کوبای میبینم اصحاب امیر المؤمنین را که شکست  
 خورند و صد قدم از پیش پش بر گردند و کوبای میبینم  
 که راهای بعضی داخل فرات شود پس در آن حال خداوند  
 جبار بر وی بفرستد که میان آن پراز ملا یک باشد و  
 حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله صلح در پیش ابراهیم  
 و حبه از نور در دست داشته باشد و چون شیطان  
 نظرش بر آنحضرت افتد از غضب بر گردد پس اصحابش  
 با و گویند که کجا میری حال که ظفر بر ایشان بافته شیطان  
 گوید که من میبینم چیزی که شما نمیبینید من میبینم  
 از عقاب پروردگار عالمیان پس حضرت رسول در سر  
 و بنه در میان دو کفش بنزد که او و جمیع اصحابش  
 همه آن یکدیگر بیفت هلاک شوند پس بعد از آن عبادت  
 خالص در سه ماه کرده شود و شرک و کفر از زمین

بر طرف شود و حضرت امیر المؤمنین چهل و چهار هزار سال  
 در زمین پادشاهی کند و از هر شعبه هزار پیر از صلب  
 او بهم رسد هر سال یک پسر و در آنوقت دو باغ سبز  
 که خدا در سوره رحمان فرموده است که مدهامان  
 نزدیک کوفه و حوالی کوفه بهم رسد و چندان و  
 داشته باشد که خدا خواهد و احادیث معتبره بسیار  
 وارد شده است در این باب که همه و لکن منتم افر  
 قلتم ان الله يحشرون که هر که هست مرگی گشته  
 شدنی برای او هست اگر پیش از رجعت بمیرد در رجعت  
 گشته خواهد شد و اگر گشته شود در رجعت خواهد  
 مرد و در احادیث معتبره دیگر وارد است که این باب  
 که بوم تحشر من کل امة فوجا من کل قبيلة با بافتا  
 یعنی روزی که محشور گردانند از هر امتی که روی  
 از آنها که تلبیس میکنند با ما که این باب در دنیا  
 رجعت است زیرا که در قیامت همه را محشور میکنند  
 چنانچه در جای دیگر فرموده که محشور میکنند  
 ایشان را و احدی از ایشان را از آنکه نمیکند و در عهد  
 دیگر

بیکر منقولست در تفسیر این آیه که همه قات که معبیه  
 است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که این آیه در دنیا  
 ناصیبان و سنیان است که در رجعت فضله  
 بنی آدم خوراک ایشان خواهد بود و احادیث  
 در باب آنکه دایه الارض حضرت امیر المؤمنین  
 است که نزدیک قیامت قیامت ظاهر خواهد شد  
 از طرف عامه و خاصه مستفیض است و در بعضی  
 احادیث معراج منقولست که خداوند عالمیان  
 حضرت رسول صلح خطاب فرمود که یا محمد علی  
 آخر کیست که فیض روح او خواهم کرد از امامان  
 و اوست دایه الارض که با مردم سخن خواهد  
 گفت و در بعضی اخبار معتبره وارد شده است  
 که هر که در رجعت زنده شود عمرش بعد از آن  
 دو برابر عمری خواهد بود که پیش از رجعت  
 زنده گانی کرده است و در حدیث دیگر از حضرت  
 امام جعفر علیه السلام است که حضرت امیر المؤمنین  
 با حضرت امام حسن علیهما السلام یک رجعت



خواهد فرمود و از جمیع بنی امیه و مغویه و آل مغویه  
و هر که با او خفا کرده است تمام خواهد کشید پس  
خدا زنده کند سی هزار کس را از باوران او  
از اهل کوفه و از سایر مردم هفتاد هزار کس و  
در صفین با مغویه و اصحابش که زنده شد  
اند مرگشان کند در همان موضعی که در اول  
مرگشان واقع شده بود و مغویه و اصحابش را  
بقتل رساند پس دیگر زنده شوند و ایشان را با فرعون  
و آل فرعون بدین عهد بها معذب گرداند  
پس یار دیگر حضرت امیر المؤمنین با حضرت پیغمبر  
برگردد و جمیع پیغمبران ظاهر شوند و حضرت  
رسول صلعم علم خود را با حضرت دهد و دنیا  
همه در زیر علم او باشند و او را خلیفه گرداند  
در زمین و سایر امانات عالم را و ایشان  
آنحضرت باشند در طرف عالم و خدا را در پیش  
در زمین بدون نقیبه علائمه عبادت کنند و  
حقیقتی به پیغمبرش عطا فرماید چند برابر

بدرستی

پادشاهی جمیع اهل دنیا را و اول دنیا را از خداوند  
آید آن و عده که در سرقران با آنحضرت فرموده که او را  
بر جمیع دنیا مالک گرداند و در روایت دیگر منقولست  
که چون نزد یک قیام نام آنحضرت بود در ماه جمادی الاخر  
وده روز از ماه رجب بارانی بشود که خله پیش ایشان برفتند  
باشند پس بان باوران کوشتهای مؤمنان و بدنهائی  
ایشان در قبرهاشان بروید و گویا سببهم ایشانرا که  
از جانب جهنم آیند و خاک از سرهاشان بریزد و در  
حدیث دیگر منقولست که چون حضرت قائم بیرون  
آید از پشت کوفه با او بیست و هفت کس از مردگان  
که زنده شده باشند همراه باشند یا زنده نفرات  
موسی که مردم را هدایت بخیر کردند و بخیر عداوت  
میشوند و هفت نفر اصحاب کعبه و پوشش من فون  
و علی موسی و سلمان فارسی و ابودجانة انصاری  
و مقداد و مالک اشتر پس ایشان باوران او و حاکمان  
او باشند در شهرها و ایضا منقولست که چون آنحضرت  
ظاهر شود بقیه هر مؤمنی ملکی بیاید و بگوید امام تو

ظاهر شده است اگر میخواهی زنده گردانم ترا که با او ملحق  
شوی و اگر خواهی در پیغمبر بروی و دعا بخوان همان را در  
قیامت و آنحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه  
منقولست که چون حضرت رسول صلعم رجعت نماید  
پنجاد هزار سال در رجعت پادشاهی کند و حضرت امیر  
المؤمنین چهل و چهار هزار سال و در احادیث معتبره  
وارد شده است که سوال کردند از آنحضرت از نفس  
این آیات الذین قرآن علیک القرآن کراؤک الی  
معاد یعنی آن کسی که قرآن را بر تو واجب کرده است  
ترا بر میگردد بجل از کشت حضرت فرمود که والله  
که دنیا منقضی نشود تا آنکه حضرت رسول و امیر المؤمنین  
صلوات الله علیهما هر دو زنده بمانند و در حقیقت  
اشرف بکدام یک از مرگشان کند و در اینجا مستحکم بنا  
گردد که دوازده هزار سال داشته باشد و این طاووس  
علیه السلام از بعضی کتب معتبره روایت کرده است  
که عمر دنیا صد هزار سالست بیست هزار سال از سایر  
مردم است و هشتاد هزار سال مدت ملک آل محمد است

و پادشاهی

و پادشاهی ایشان و آنحضرت امام جعفر صادق منقولست  
که فرمود که گویا سببهم که شخصی از نو گذاشته باشند  
و قیمة از باقوت سنج بران زده باشند زمین با فروع جوار  
دیگر و حضرت امام حسین صلوات الله علیه بران  
خون نشسته باشد و در دور و و کنار او نو در افروخته  
سبز باشد و مؤمنان فوج فوج بپایان آنحضرت آیند  
و سزایم کنند از جانب حقیقتی با ایشان رسد که  
ای دوستان من هر چه خواهید از من سوال کنید که  
بسیار از آن کشیدید و خواری دیدید و مظلوم شدید  
امروز روزیست که هیچ حاجت از خدایان دنیا و آخرت  
سوال نکنید مگر آنکه برآورم و طعام و آب ایشان از  
بهشت برای ایشان آید بد آنکه از جمله اصحابان شیعہ  
است که پیش از قیامت در زمان حضرت قائم جمعی  
از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد دنیا و آخرت  
نیکان برای آنکه بد و نیک آمده خود دیدند هائی ایشان  
روشن شود و بعضی از خدایان نیکهای ایشان در  
دنیا با ایشان برسد و بدان اثری آنکه از آن باشند



وان دولتی که میخواهند با اهل بیت برسد اضعاف آنرا  
 در دست ایشان به بپند و بختان از ایشان انتقام بکشند  
 و اما سایر مردم در قهرها میمانند تا روز قیامت که محسوس  
 شوند و بگویند که احادیث بسیار وارد شده است که رجوع  
 نمیکند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته  
 باشد یا محض کفر و اما سایر خلق پس ایشانرا محال خود  
 میکنند از این و آیه که همه بنزد لایق بر رجعت داده اند  
 دانستی و اکثر علمای ما دعوی اجماع بر رجعت و رجعت  
 کرده اند مثل محمد بن بابویه در سر سلسله اعتقادان  
 و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و غیر ایشان  
 از اکتابر علمای امامیه و همیشه میان شعبه و محققین  
 در این مسئله نزاع بوده است و سنن درین باب  
 بر ایشان طعن نموده اند و ایشان جوابهای شافی  
 میکنند و اندکنا بهای بسیار در این باب تصنیف  
 کرده اند و شیخ نجاشی علیه الرحمه در کتاب بجا  
 نقل کرده است که ابو حنیفه بنزود مؤمن الطاقی که  
 از اکتابر محدثین شعبه است آمد و بر سبیل سنجیده  
 گفت

گفت که چون بر رجعت اعتقاد داری یا نه در هم  
 میفری بدید ما در رجعت بنویسیم و هم او در جواب  
 گفت که فوضامنی بدید تصور کن آدم بر خواهی گشت  
 بلکه بصورت مسمون یا خوک برگردی و شیخ ابن بابویه  
 در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از  
 حضرت صادق علیه السلام که از ما نیست کسی که ایمان بر  
 ماند استثناء باشد و منعه را حلال نداند و این خفیه  
 در کتاب مجاز و اقوال فریب بد و سبب حدیث از زبان  
 از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه  
 اصل معتبر از آنموده اند بیرون نوشته ام هر کس را  
 شک باشد بآن کتاب رجوع کند و احادیث در بیان  
 رجعت حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسین  
 سلوات الله علیهما با اعتقاد فیه میخواند و در  
 رجعت سایر ائمه نزدیک میخواند و آنچه در این  
 رساله را بر آید نمودیم برای منصف کافیست و الله  
 بهد من تشاء الی خلاط مستقیم حدیث چهارم  
 شیخ صدوق محمد بن بابویه بسند معتبر از حضرت

ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه الصلوٰه و السلام  
 روایت کرده است که بر مردم زمانی خواهد آمد که  
 غایب گردد از ایشان امام ایشان پس خوشحال  
 جمعی که در آن زمان بر اعتقاد حق و لایق اهل بیت  
 علیهم السلام باقی میمانند بدینچه که اکثر قوای  
 که ایشانرا باشد است که خداوند عالم ایشانرا  
 نذاکت کند ای بندگان من ایمان آوردید بر آن  
 پانها من و قصد پی نمودید بعبودیت پس ایشانرا  
 باد شما را ثواب بنکواران جانب من بدرسید شما  
 بندگان و کثیران منید بحق و راستی از شما اعتقاد  
 قبول می نمایم و پس از شما عفو میکنم و پس شما  
 را با ما نرم و پس و بسبب شما بازان میفرستیم بر سبب  
 و دفع میکنم بلاها را از ایشان و اگر چه شما اسیر وید  
 هلاکت عذاب خود را بر ایشان میفرستادم و آوی  
 گوید که عرض کردم که با این رسول الله که اعمال  
 است که در آن زمان بهترین اعمال است فرمود که  
 زبانها را گشاده است و مژده از خدا بود و ویران  
 دیگر

دیگر نقل کرده است از زبانه ابن اعیان که گفت شنیدم  
 از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که بدینچه که قائم  
 آل محمد علیهم السلام را غیبی خواهد بود پیش از  
 قائم بامر قتال و جهاد که تمام خواهد بود که آنرا کسی  
 گشتن پس فرمود که ای سرار فرادوست که مؤمنان  
 انتظار ظهور او میکنند و اوست که مردم شک  
 در ولادت او خواهند کرد بعضی خواهند گفت  
 که هنوز در شک ما در است و متولد نشده است  
 و بعضی گویند که او غایب است و بعضی گویند که  
 هنوز بهم نرسیده است و بعضی گویند که پیش  
 از وفات پدرش بد و سال متولد شده است  
 و حق تعالی بعضی از حضرت شعبان را امتحان فرمود  
 است و در آنوقت شک خواهند کرد از صاحب  
 بطالت و ضلالت زبانه گفت که فدای تو شوم  
 اگر آن زمان را در سایم در آن زمان چه کار میکنم  
 فرمود که اگر آن زمان را در سایم بی برین دنیا  
 مد اوست اما اللهم حرّی فی نفسک قاتلک ان



اَللّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ اَمْ اَعْرِفُ نَفْسَكَ اَللّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُوْلَكَ  
 فَانَا اَعْرِفُ رَسُوْلَكَ اَمْ اَعْرِفُ رَسُوْلَكَ اَللّهُمَّ  
 عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَانَا اَعْرِفُ حُجَّتَكَ فَانَا اَعْرِفُ حُجَّتَكَ فَانَا اَعْرِفُ حُجَّتَكَ  
 عَنْ دُنْيِي وَدَرْجَتِي مَعْبُودِي دَلِيْلِي اَنْحَضْتُ عَلَى  
 بِنِ الْحَسَنِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ مِنْفُوسُ كَهَ الْخَضِرِ  
 فَمُودِي كَهَ مُمْنِي وَدَسَا خِرَافَتِي شَدَّ غَلِيْثِي اِيْمَانِي  
 دَوَا زِدْمِي اَزْ اَوْصِيَايَ رَسُوْلِي خَلْدِي اَصْلَحْ بَدَنِي  
 اَهْلِي نَفْسَانِي غَلِيْثِي الْخَضِرِ كَهَ قَابِلِي اِيْمَانِي اَوْ اَشَدَّ  
 وَانْظُرْ ظُهُورِي وَكُنْ دَهْرِي اَهْلِي هَرَنْهَانِي  
 خِرَافَتِي اَوْ دَرْجَتِي اَلْكَ حَقِيْقَتِي اِيْمَانِي اَوْ اَشَدَّ  
 اَسْتِ اَزْ عَقُوْلِي وَافْهَامِي وَمَعْرِفَتِي وَشَاسَا اِيْمَانِي  
 كَهَ غَلِيْثِي تُوْدِي اِيْمَانِي مُمْنِي مَشَاهِدِي كَرْدِي اِيْمَانِي  
 وَابْشَارِي دَسَا اِيْمَانِي اَوْ اَشَدَّ اِيْمَانِي اَوْ اَشَدَّ  
 دَرْجَتِي اِيْمَانِي رَسُوْلِي خَلْدِي اَصْلَحْ بَدَنِي  
 رُوِي الْخَضِرِ اَوْ اَشَدَّ اِيْمَانِي اَوْ اَشَدَّ اِيْمَانِي  
 اَشَدَّ اِيْمَانِي اَوْ اَشَدَّ اِيْمَانِي اَوْ اَشَدَّ اِيْمَانِي  
 اَشَدَّ اِيْمَانِي اَوْ اَشَدَّ اِيْمَانِي اَوْ اَشَدَّ اِيْمَانِي

مردم

مردم بدین خدا درین جهان و اشکار و خفیه که انتظار فرج  
 کشیدن بهترین فرجه است و در احادیث معتبره وارد شده  
 است که هر که اعتقاد باین امام صاحب الامر صلوات الله  
 علیه داشته باشد و انتظار فرج آنحضرت کشته بمنزله  
 کسبت کند در هر روز علم آنحضرت باشد بلکه بمنزله کسبت  
 که در میان خیمه آنحضرت باشد بلکه بمنزله کسبت  
 است که در خون خود دست و پا زند در هر چه دنی سبیل  
 الله و در هر روایت معتبر از حضرت صادق صلوات  
 الله علیه منقولست که زود باشد که شما را شبهه  
 پیش آید و امام شما عاقل شود و بخت نیاید در آن زمان  
 مگر کسی که دعای غریبی را بخواند و آن این دعاست  
 بِاِلهِ اَللّهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيْمُ يَا مُغْلِبَ الْمُغْلُوْبِ ثَلَاثًا عَلَى  
 دُنْيَاكَ وَبَدَنِي وَرُوْحِي اَوْ اَشَدَّ اِيْمَانِي اَوْ اَشَدَّ اِيْمَانِي  
 در کتاب مصلح الزاوی روایت کرده است از حضرت  
 امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که این دعا  
 چهل صباح بخواند از آواران و انصار و اهل آل محمد  
 علیهم السلام باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد

خدا او را در زمان آنحضرت زنده گرداند و از قبر بیرون  
 آورد که باری آنحضرت بکند و حقیقتی بعد از هر که  
 از این دعا هزار حسنه با و عطا فرماید و هزار گناه از  
 نامه عمل او محو نماید دعا ایست اَللّهُمَّ رَبِّ النَّوْرِ  
 الْعَظِيْمِ وَالْكَرْسِيِّ الرَّشِيْقِ وَرَبِّ الْبَحْرِ الْمَحْجُوْرِ وَرَبِّ  
 النَّوْرِ الْبَاقِيَةِ وَالْاَنْجَلِ وَالْاَنْجَلِ وَرَبِّ الظِّلِّ وَالْاَنْجَلِ  
 وَرَبِّ الظِّلِّ الْعَظِيْمِ وَرَبِّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْاَنْجَلِ  
 وَالْمُسْلِمِينَ اَللّهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيْمِ وَسُوْر  
 وَجْهِكَ النَّبِيِّ وَمَلِيْكِكَ الْقَدِيْمِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ  
 اَسْئَلُكَ بِاَسْمَاكَ الَّذِي اَشْرَفْتَ بِهِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ  
 يَا حَيُّ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ اَللّهُمَّ بَلِّغْ سُوْرَةَ  
 الْاِيْمَانِ اَلْهَاجِ الْمَقْدَسِي الْعَظِيْمِ يَا مَلِيْكُ صَلَواتُ اللهِ  
 عَلَيْهِ وَعَلَى اٰلِهِ الطَّاهِرِيْنَ عَنْ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ  
 فِي شَارَفِي اَزْوَاجِي وَمَنَارِيْهَا سَهْلِيْهَا وَجَبَلِيْهَا بَرِيْهَا  
 وَجَبَلِيْهَا وَفَتِي وَعَيْنِي وَالدِّيْنِي مِنَ الصَّلَاةِ اِنْ زَنَيْتُ  
 عَنْ رِشِي اَللّهُمَّ وَبَدَدْ كَلِمَاتِي وَمَا اَحْصَاهُ عِلْمِي وَلَكِنِّي  
 بِكِ كِتَابِي اَللّهُمَّ اِنِّي اَعُوْذُ بِكَ فِي صَبِيْحَةِ يَوْمِي

هزار

هَذَا وَمَا عَشْتُ فِي اَتَمِّي عَمِيْدًا وَعَقِيْدًا وَسَبِيْعَةً لَهُ فِي  
 عَقِيْقَةِ الْحَوْلِ عَقِيْقَةً وَلَا اَزُوْلُ اَبَدًا اَللّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ  
 اَنْصَارِهِ وَاعْوَانِهِ وَالذَّاكِرِيْنَ عَنْهُ وَالْمُسَارِعِيْنَ اِلَيْهِ  
 فِي خُضَاءِ حَوَاجِيْهِ وَالْمُتَمَسِّكِيْنَ عَنْهُ وَالسَّائِفِيْنَ اِلَيْهِ  
 اِرَادَتِهِ وَالْمُسْتَشْفِيْنَ مِنْ بَدَنِ اِيْمَانِي اَللّهُمَّ اِنْ جَالِي  
 يَتِيْمِي وَبَيْتِي الْمَوْتِ الَّذِي جَلَسْتُ عَلَيْهِ حَيَاتِي حَقًّا فَخَرِّجْ  
 مِنْ قَبْرِ يَتِيْمِي مُؤَيَّدًا كَفَيْتُ شَاهِدًا سَجِيًّا جَرَّدًا قَلْبًا فِي مَلِكِيَا  
 دَعْوَةِ الدَّاعِي فِي الْخَافِي وَالْبَادِي اَللّهُمَّ اَوْفِي الظُّلُمَةِ  
 الرَّشِيْدَةَ وَالْعَرَّةَ الْمُحْبَذَةَ وَاجْعَلْ نَاطِرِي يَنْظُرُ مِنِّي  
 اِلَيْهِ وَاجْعَلْ فَرَجِي وَسَهْلَ خُرْجَتِي وَارْزُقْ مَتَابِعِي وَاسْئَلْكَ  
 فِي حُجَّتِي وَفَتْحَتِي اَسْرَةً وَاشَدَّ اَزْدَرَهُ وَانْصُرْ اَللّهُمَّ  
 بِرُوْحِكَ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا فَاطِمَةُ يَا فَاطِمَةُ يَا فَاطِمَةُ  
 خَلِيْفَتِي فِي الدِّيْنِ وَالْعَمْرِ مَا كُنْتُ اَبْدِي النَّاسِ  
 فَظَهَرَ اَللّهُمَّ لَنَا وَلِنَا وَلِابْنِ بَيْتِكَ نَبِيَّكَ السَّامِي يَا اِيْمَانِي  
 رَسُوْلَكَ حَتَّى لَا تَطْفُرَ بَشِيْرَتِي مِنَ الْبَاطِلِ اِلَّا  
 بِرِزْقِكَ وَجَعَلْ لِي حَقَّ وَحَقِيْقَةً وَاجْعَلْ اَللّهُمَّ مَقَرَّ  
 لِمَنْظُومِي حَيَاتِي وَنَاحِرَتِي اِنْ لَا يَجِدُ لِي نَاحِرَتِي اَعْرِفْ

و انقذ

لطوحي



وَمَجِدِّ دَالِمًا عَظْلًا مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ وَمُسَبِّدًا لِمَا وَرَدَ  
 مِنْ أَعْلَامِ دِينِكَ وَسَنِّ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
 وَاجْعَلْهُ مِنْ حَسَنَةِ مَنْ بَاسِ الْمَعْدِنِ اللَّهُمَّ  
 وَسِّرْ نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤُوسِهِ  
 وَمِنْ شَعْرَةِ عَلَى دَقْوَتِهِ وَأَوْحِ اسْتِغْنَانًا بَعْدَهُ  
 اللَّهُمَّ اكْثِفْ هَذِهِ الْعَقَّةَ عَنْ آذَانِ مَنْ مُحْضَوِيهِ وَ  
 تَحْجَلْ لَنَا ظَهْرَهُ أَنْهُمْ يَرْوَنَّهُ بَعِيدًا وَتَرَاهُ  
 قَرِيبًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بِي دَسْتِ  
 بَرْدَانِ رَاسْتِ خُودِ سَهْ مَرْتَبَهْ مَجْنُونَهْ وَسَهْ مَرْتَبَهْ  
 سَكُونِ الْجَلِ الْجَلِ بِأَمْرِهِ يَا صَاحِبَ الْكُرْسِيِّ  
 ائْتَامِ شَدَائِنِ رَسَالَهْ كَثِيرَهْ  
 الفايده بردست افل  
 خلق الله على كبر  
 بن محمد  
 الكاشاني  
 غفر الله  
 في حنضم شهر محرم الحرام له ما واول شهر ربيع الثاني ١٢٩٤

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين محمد  
 وعترته المعصومين اما بعد ابن رساله ابست در پناه  
 آنچه از احاديث معتبره اهل بيت رسالت صلوات الله عليهم  
 اجمعين معلوم ميشود از سعادت و نجات و نجات ايام هفته  
 و ماه بجهت ارتكاب اشغال و اغفال بوجه اختصار معلوم  
 ميكرد تا انكه جمعي از خالص شيعيان كه در جميع امو  
 منابعت پيشوايان دين را لازم ميدانند باين رساله  
 رجوع نموده محتاج باختياران ساعات بخوبيه كه  
 بحسب شرح مذمومست نباشند و على الله التوكل هو  
 حسبي و نعم الوكيل فصل اول در اختيار ايام ماهست  
 على ابن طاوس عليه التحية از حضرت امام محي ناطق جعفر  
 بن محمد الصادق صلوات الله عليه روايت نموده روز  
 اول حضرت آدم در آن مخلوق گرديد و روز  
 مبارك است از براي طلب حوائج و از براي رفتن بنزد

پادشاهان و طلب علم و زن خواستن و سفر كردن و خريد  
 و فروش و گرفتن چهار پاوان و اگر سنده يا حيواني چنين  
 روز كم شود هشت روز بدست ميآيد و هر كه درين  
 روز بيمار شود شفا يابد و فرزندان كه درين روز  
 متولد شود بخشنده و فراخ روز و بارگ باشد روز  
 دوم درين روز حضرت حوا مخلوق شده و شاپسته  
 است از براي زن خواستن و خانه بنا كردن و تمسكه ها  
 و قباله ها نوشتن و حاجات طلب كردن و اختيار  
 كارها نمودن و هر كه در اول اين روز بيمار شود  
 بيماريش سبك باشد بخلاف آخر روز و فرزندى  
 كه متولد شود درين روز نيكو تربيت يابد روز  
 سيم روز بخير است و آدم و حوا را درين روز از  
 بهشت بيرون كردند پس بهترين كار نمودن در اين روز  
 آنست كه مشغول اصلاح امور خانه خود كردي  
 و ناامكن باشد براى كارى بيرون نروي و بپرهيز  
 درين روز از رفتن بنظر پادشاهان و خريد و فروش  
 وسايل كارها و هر بنده كه درين روز بگيرد

بدست آيد و هر كه درين روز بيمار شود بمشقت افتد و  
 فرزندى كه متولد شود روزيش فراخ و عمرش دراز  
 باشد و در حد پست سلمان وارد شده است كه روز  
 چهارم است براى چنين كار شاپسته بگشت و روز چهارم  
 نيكست براى ذاب كردن و شكاف كردن و غماز و بنا  
 كردن و چها پاوان گرفتن و مكروهست در آن سفر  
 كردن پس هر كه سفر كند بيمان هست كه كشته شود  
 يا مالش را بپزند يا بپاى او را عارض شود درين روز  
 هابيل متولد شده و فرزندى كه درين روز متولد  
 شود شاپسته و مبارك ميباشد نازنده است و هر كه  
 درين روز بگيرد يا فلش دشوار باشد و پناه بخدا  
 برد كه او را بدست شيطان آورد روز پنجم روز نيكست  
 كه در آن فاطمه ملعون متولد شده و در هين روز برادر  
 خود را كشت پس چنين كار اختيار مكن و از خانه بيرون  
 مرو و هر كه درين روز سو كند دروغ بخورد زود  
 جزاي خود را يابد و هر كه درين روز متولد شود  
 خالاش بگيرد باشد و در حد پست سلمان وارد شده است



که درین روز اختیار کاری ممکن و بنظر پادشاهی هر روز  
ششم روزیست که شایسته است برای بر آوردن حاجات  
وزن خواستن و هر که سفر کند درین روز در برابر  
پادشاه بگریزد و بگوید آنچه خواهد و دوست  
دارد و بنیکست از برای خریدن چهار یا پان و هر چه خواهد  
و بنده که درین روز کم شود بزرگ پدید آید و هر  
طفلی که درین روز متولد شود بگوید پادشاه و از  
افزونای سلامت باشد و در هر رایت دیگر از آنحضرت  
مستولست که شایسته است برای شکار و طلب مغان  
و هر حاجتی و در هر رایت سلطان وارد شده که خوا  
که درین روز دیده شود بعد از یک روز پادشاه و روز  
نهمین ظاهر شود و روز نهم برای همه کار شایسته  
است و هر که درین روز شروع عشق و کثافت نماید  
به نیکو بگزارد و هر که ابتدا کند درین روز بگزارد  
پادشاهی و نفعش بگوید و هر طفلی که درین روز  
متولد شود نفعش بگوید و روز نهم فراخ باشد  
و در هر حدیث دیگر شایسته است برای شکار و طلب روز

روز هشتم

روز هشتم شایسته است برای هر حاجتی از خرید و فروش  
و هر که درین روز پادشاهی برود حاجتش برآورده شود  
و مکر و حسد درین روز بد را نشستن و سفر خستگی کردن  
و بخت رفتن و هر طفلی که متولد شود و پادشاه شایسته  
باشد و هر که بگریزد بر او ظفر خوان یافت مگر نفع بسیار  
و هر که دام کم کند درین روز راه نیاید مگر مشقت و هر  
درین روز بیمار شود نفع بسیار بگردد و در هر رایت دیگر  
آنکه شایسته است برای هر کاری مگر سفر کردن و سلطان  
رضی الله عنه و رایت کرده است که برای هر کاری شایسته  
است روز نهم روز سبکی است و بنیکست برای هر امری  
که اراده غائی پیرایندای کارها در آن بکن و فرخی بکن  
وزراعت بکن و در سخت بکار و هر که درین روز پادشاه  
بخت کند غالب آید و هر که سفر کند مالی او را روزی  
شود و خبر به بیند و هر که درین روز از دشمن بگریزد  
بخت آید و هر که بیمار شود بیماریش سبکی شود  
و هر که کم شود بزرگی یافت شود و هر فرزندی که متولد  
شود شایسته باشد و در همه حال نفعی باید و در هر

دیگر هر که بر ایشان نشود و بر رایت سلطان خوابی که بلند  
نابلیست و در آنش ظهور آید و روز دهم روز شایسته  
است برای زن خواستن و دکان کشیدن و شراب شدن  
و بد را سفر کردن و درین روز واسطه میان دو  
کس نباید شد و بیمار امید شفا در او هست و فرزند  
که متولد شود باستانی بزیست باید و در هر رایت دیگر  
که بخت بدست آید و فرزند بسیار عمر آید و پویشان  
نشود و روز سیزدهم روز خشی است بر پرهیز در آن  
از منازعه کردن و بنظر پادشاهان رفتن و روغن  
بر سر نهادن و سر تراشیدن و هر کاری و هر که  
بگریزد بر او دست نیاید و هر که بیمار شود نفع  
آید و فرزند ی که متولد شود چندان زندگانی  
نکند و بر رایت سلطان خوابی که به بیند تا نه روز  
بجای آید و روز چهاردهم بنیکست برای هر کاری و هر  
که متولد شود ظالم باشد و بنیکست برای طلب علم و خرید  
و فروش و سفر کردن و فرخی گرفتن و بد را نشستن  
و بخت بدست آید و بیمار صحت یابد انشاء الله و در هر

آن فرزند فراخ روزی باشد و بر رایت سلطان خوابی که در  
روز دیده شود و در آن روز ظاهر گردد و روز دهم  
حضرت نفع م درین روز متولد شده است و هر طفلی که  
درین روز متولد شود بسیار پیر و معمر شود و فراخ روز  
باشد و بنیکست برای خرید و فروش و سفر کردن و کم شد  
در آن روز یافت شود و بخت بدست آید و پویشان  
آید و هر که درین روز بیمار شود سزاوار است که  
وصیت کند و در هر حدیث دیگر برای شخم کردن و زند  
مغنون و سلف خریدن و بکوشیدن و بر رایت سلطان خوابی  
که درین روز دیده شود نابلیست و روز پانزدهم روز  
پانزدهم حضرت شبت م درین روز متولد شده است شایسته  
است برای ابتدای کارها و خرید و فروش و سفر کردن  
و باید که احراز نماید از رفتن پادشاهان و هر که  
درین روز بگریزد بزرگی باز گردد از روی احاط  
و هر که بیمار شود امید هست که بزرگ شفا یابد و هر  
طفلی که متولد شود به نیکو زندگانی نماید و لکن بفر  
تا آنکه پویشان شود و از پادشاهی بگریزد و در هر رایت

دیگر



دیگر فرزندى که مؤلف شود عمرش در آن باشد و طلب  
علم راغب باشد و در آخر عمر مالش فراوان گردد و بر  
سلطان بنکست برای هر امر خیر و برای دین یادش  
و فرزندى که بهم رسد خوش نویسد و دانا گردد و خوش  
که دیده شود بعد از بیست و شش روز بجلال روز  
پانزدهم بنکست برای همه امور مگر غرض دادن و فرزندى که  
وکی که در بین روز بیست و شش روز دی صورت نابد  
وکی که بگرزند بزودی بدست آید و فرزندى که  
مؤلف شود لال باشد یا در نرانش مبین باشد و  
بروایت سلطان خواب بعد از سه روز اثرش ظاهر  
شود روز شانزدهم روز خصی است و برای هیچ کار  
خوب نیست مگر غارت بنا کردن و پی گذاشتن و هر  
که سفر کند در بین روز هلال شود و هر که بگرزند  
بزودی برگردد و هر که راه نکند سالم ماند و هر که  
بیمار شود بزودی شفا یابد و فرزندى که مؤلف  
شود پیش از زوال دیوانه باشد و اگر بعد از زوال  
مؤلف شود حالش تنگوار باشد و بروایت سلطان خواب

جدا

بعد از دو روز اثرش ظاهر شود و روز هفدهم روز میان  
پرویز در آن از متاعه کردن و فرزند دادن و فرزند  
پسر که غرض دهد یا و ندهند و هر که غرض بکند پس  
نهد و فرزند که مؤلف شود حالش تنگوار شد و در  
روایت دیگر روز که انبست در آن حاجتی طلب میکن  
و در روایت دیگر و او شده است که حمام در آن  
ماه شفاست روز هجدهم روز میان و یکست و برای  
هر کار بنکست از خرید و فروش و زراعت و سفر و کسی  
که با شمع خصی کند بر او غالب آید و اگر مالی بفرش  
دهد یا برگردد و بیمار شفا یابد و فرزند حالش  
تنگوار شد روز نوزدهم روز میان و یکست و در آن  
حضرت امیر موقوف مؤلف شده است و شایسته است  
برای سفر و طلب روزی و سعی در کارها و امور خان  
علم و بد است برای بنده و چهار یا خریدن و کم شده  
و گنجینه بعد از پانزده روز برگردد و فرزندى که  
مؤلف شود در بین روز نوزدهم خیرات یابد و بیست  
میان است و تنگوار است برای سفر کردن و بر آوردن

حاجتها و بنا کردن بناها و دار بست کردن درختان  
و گرفتن چهار یا آن و کسی که بگرزند و در است بر او  
دست یافتن و کسی که راه نکند خوف هلاکت بر او  
هست و کسی که بیمار شود بیماریش صعب کند  
و فرزندى که بوجود آید با مشقت زندگانی کند  
بیست و یکم روز خصی بسیار بد بیست پس در آن خط  
طلب میکن و پرویز در آن روز از یاد شاهان و  
کسی که سفر کند خوف هلاکت بر او هست و فرزند  
که بهم رسد فقیر و پریشان باشد و در روایت دیگر  
روز خصی است و همین برای کشتن چو آن بنکست  
روز بیست و دوم شایسته است برای بر آوردن  
حاجتها و بیع و شتر و رفتن بنزد پادشاهان و قصد  
در آن روز مقبولست و بیمار بزودی شفا یابد و مسافر  
بجایت برگردد و بروایت دیگر روز سبکست و برای  
همه کار بنکست روز بیست و سیم در بین روز خصی  
یوسف مؤلف شده است و بنکست برای طلب  
حوائج و تجارت و زن خواستن و نزد سلطان رفتن  
رفت

رفت و کسی که در بین روز سفر کند غفمت یابد و خیر  
بسیار یابد و فرزند که مؤلف شود تنگوار نیست یابد  
روز بیست و چهارم روز بسیار بد بیست و فرعون  
در بین روز بوجود آمده است پس هیچ کاری در  
روز از راه ممکن و فرزندى که مؤلف شود روزگار  
بختی گذراند و توفیق خیری نیابد و در آخر عمر آگشته  
شود یا غرق شود و هر که در بین روز بیمار شود بیماریش  
بطول آید و روز بیست و پنجم روز خصی است پس خود  
در بین روز حفظ کن و پی کاری مرو که در بین روز  
حشمتی اهل مصر را با فرعون بابا است عذاب خود مبتلا  
گردانند و بیمار حالش بدی باشد و فرزند مبارک  
و فرخ روزی و تنگوار میباید اما بزرگای مخفی  
مبتلا میشود و آخر بخیر نیاید و در روایت دیگر هر که  
در بین روز بیمار شود تا آخر روز بهوش نیابد و برای  
سلطان از شاهین روز بخیر آینه ببرد تا نماز و احوال  
خیر و روز بیست و ششم شایسته است برای سفر و هر  
امر که اراده کنی مگر زن خواستن که هر که در



روز و پنج نماید میان او و زوجه اش جدا می افتد  
 که درین روز در پاشگاه شده برای حضرت موسی  
 و اگر از سفر برگردی درین روز داخل خانه خود شو  
 و بهار درین روز حالش بد باشد و فرزندش که بود  
 ابد عمرش دراز باشد روز بیست و هفتم برای همه  
 کار نیکیست و فرزند که در آن متولد شود خوش خو  
 و خوش رو و طویل العمر و باخبر و توان و محبوب و  
 مردمان باشد و بر وایت دیگر برای سفر بسیار نیکیست  
 روز بیست و هشتم نیکیست برای هر کاری و درین  
 روز حضرت یعقوب عم متولد شده است پس هر روز  
 که درین روز متولد شود غنمای عظیم با و برسد  
 و جبرئیل با بیضه چشم مبارک گردد و بر وایت سلام  
 خواب در همان روز اثرش ظاهر گردد روز بیست  
 و نهم برای جمیع کارها خوب است و فرزندش که درین  
 روز بوجود آید بردار باشد و هر که سفر کند مال  
 بسیار یابد و هر که بهار شود زود صحت یابد و درین  
 روز وصیت نامه نویسد و در وایت دیگر شایسته  
 است

است از برای همه کار خصوصا که در آن بادشاهان و پادشاهان  
 برادران و دوستان و بر وایت سلطان خوانی که درین  
 روز دیده شود در همین روز اثرش ظاهر گردد روز  
 سیام نیکیست برای فروختن و خریدن و تزویج کردن  
 و فرزندش که درین روز بوجود آید بردار و مبارک  
 باشد و هر که بگریزد بدست آید و هر که چیزی کم کند  
 بیابد و هر که مالی فریض کند بزودی باز دهد و از خسر  
 امان شود و کافران منقولست که نیکو مکن حجامت داد  
 هفتم خربان روی و اگر تکی در چهاردهم البته  
 بکن فصل دوم در اختیار ایام هفته است روز جمعه  
 مبارکترین روزها و بهترین عیدها است و سنتست در  
 آن حجامت و نهن و سر تراشیدن و ناخن و شارب گرفتن  
 و پیش از زوال بجهت نماز سفر کردن خوب نیست و بعد  
 از نماز سفر کردن مبارکست و حجامت کردن در بعضی  
 احادیث واقع شده است که نباید کرد تا که در آن روز  
 ساعت هشت که در آن ساعت اگر حجامت واقع شود  
 هزاره ک می شود و در وایت نهمی واقع شده است

از حجامت در وقت زوال و در چند حدیث دیگر واقع شده  
 است که قصور ندارد مطلقا و در حدیث معتبر از حضرت  
 موسی بن جعفر منقولست که هرگاه در شب یا در روز  
 خون در خود بماند یا به الکتری بخوان و حجامت بکن  
 و در حدیث است که حضرت رسول صلعم چون هوا  
 سرد میشد و از بیرون باند سرون خانه نقل میبرد  
 در روز جمعه میبردند و در حدیث دیگر آنکه در حدیث  
 که هوا گرم میشد باز در روز جمعه به بیرون نقل  
 میبردند و در بعضی روایات وارد شده است که  
 نوره کشیدن در روز جمعه موجب پلیدی است و  
 در چند روایت بخوبی واقع شده است بلکه بعضی از  
 روایات دلالت بر استحباب میکنند و در وایت معتبر  
 وارد است که روز جمعه روز خواستگاری و نکاح  
 کردنست و مستحب است موی سر و پیشانی شانه کردن  
 و بوی خوش کردن و جامه نو و جامه های پاکیزه  
 و سوره نازه بخانه آوردن و سر تراشیدن و خطی کشیدن  
 و برای سایر کارها مبارکست روز شنبه روز مبارک

و حضرت رسول صلعم فرمود که خدا مبارک گردانیده است  
 برای امت من و سرآمد روز شنبه و پنجشنبه و برای  
 جمیع کارها خوبست خصوصا سفر کردن که در حدیث  
 معتبر وارد شده است که اگر سنی از سنی در کرد در  
 روز شنبه البته خطای آنرا بجای خود بر میگردد اند  
 و ناخن گرفتن و شارب گرفتن نیز خوبست و در حدیث  
 وارد شده است که هر که ناخن و شارب در روز شنبه  
 و پنجشنبه بگیرد از درد دندان و درد چشم عافیت  
 یابد و در وایتی وارد شده است که حجامت کردن  
 در روز شنبه موجب ضعف است روز یکشنبه مبارک  
 است برای اکثر کارها و موافق حدیث معتبر حجامت  
 کردن در طرف عصر روز یکشنبه بسیار نافذست و  
 در حدیث دیگر وارد است که برای غارت بنا کردن  
 و عود سی کردن خوبست روز دوشنبه نخستین  
 روزهاست و در ایام سال روز عا شود از همه روز  
 نخست است و در ایام هفته روز دوشنبه و این در روز  
 منسوب برینی امده است که ایشان عید کرده اند بسبب



شهادت حضرت امام حسین صلوات الله علیه و درین روز رسول خدا صلعم از دنیا مفارقت نمود و برای همه کار مبارک نیست و در بعضی روایات وارد شده است که در طرف عصر حجامت کردن خوب است و در بعضی روایات مطلق وارد شده است که خوب است و در احادیث بسیار نفی واقع شده است از سفر کردن درین روز و پی مهبی و حاجتی رفتن و در حدیث معتبر از حضرت امام علی نفی صلوات الله علیه منقول است که هر که خواهد که خدا او را از شر روز دوشنبه نگاه دارد در رکعت اول نماز صبح روز دوشنبه سوئی هلاقی علی الاطلاق بخواند روز سه شنبه مباح است برای اکثر کارها و در حدیث وارد شده است که سفر کردن در روز سه شنبه که درین روز خداوند عالم بپایان آهنگ را برای حضرت داود عزم فرمود و در روایاتی از حضرت رسول صلعم منقول است که هر که در روز سه شنبه چهاردهم یا هفدهم یا بیست و یکم ماه حجامت کند شفا باشد او را از دردهای سال

و در حدیث

و در حدیث دیگر وارد شده که در هر روز سه شنبه سال هست که اگر حجامت در آن ساعت اتفاق افتد خون نمپایند او را هزاره نکند و در حدیث معتبر وارد است که هر که حاجتی بر او دشوار شود او را طلب نماید که روز سه شنبه و در حدیث دیگر وارد شده است که ناخن بکشد در هر روز سه شنبه و در روایت دیگر وارد است که روز جنب کش و خون گرفتن روز چهارشنبه روز بخشی است و برای اکثر کارها شایسته نیست و نفی واقع شده است از حجامت کردن و فری کشیدن و سفر کردن درین روز و در بعضی روایات بخوبی حجامت و سفر وارد شده است و اگر حجامت ضرر شود بهتر اینست که در آخر روز و یا از سائید چنانچه در بعضی احادیث وارد شده است و در حدیثی نفی واقع شده است از حجامت در روز چهارشنبه هرگاه ماه در عرفه باشد و در روایت معتبر وارد شده است که بخام بروید در روز چهارشنبه و در حدیث دیگر وارد است که در

خوردن و سهل و آسان است روز یکشنبه روز مبارک است و برای جمیع کارها خوب است خصوصاً حجامت کردن موافق احادیث بسیار و بهتر اینست که پیش از زوال واقع سازد و برای ناخن گرفتن خوب است و بهتر اینست که یک ناخن را برای جمیع بکشد و در روایت وارد شده است که حضرت رسول صلعم چون هوا گرم میشد و بیرون نفل میفرمودند در هر روز یکشنبه میگردیدند و در حدیثی وارد است که هر که در یکشنبه آخر ماه در اول روز حجامت کند و در از بدنش میگذرد و در روایت دیگر وارد شده است که روز یکشنبه روز داخل شدن براس و بر او و حاجتهاست و بدانکه سفر کردن و ترویج کردن در فرد عرفه کراهتی دارد و روزهایی که در ماه مذکور شد که بخوبی دارد اگر در ماه فروردین هم آنها را رعایت نماید بهتر است فضل سیم در بیان امری چند که موجب رفع نخوست امام و سایر عارفین میشود نه آنکه توکل و تفویض و اعتماد بر خدا

معتد

مقدس الهی نمودن در جمیع امور و استعانة از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نمودن هر نخوستی را به سعادت مبدل میکند و توسل بآیات کریمه قرآن و دعا و صدق ندارد هر یک از اینها میکند چنانچه در حدیث معتبر وارد شده است که آیه الکرسی بخوان و هر روز که خواهی حجامت بکن و بصدق بکن هر گاه که خواهی سفر بکن و در احادیث بسیار وارد شده است که بصدق و دعا رد میکند بلاهای مبرم را و در حدیث معتبر منقول است از سهل بن جعفر که که محمد بن حضرت امام علی نفی عزم رفتن و حدیثی که از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است در باب اختیار آن روزها بر آنحضرت عرض کردم و توضیح نمودم پس گفت که در اکثر روزها چیزی چند هست که مانع رفتن بطلب حاجت است و بسیار است که ما را ضرر میشود و درین روزها حرکت کردن و موجه مطالب شدن حضرت فرمود که با سهل و لایت و محبت ما اهل بیت نگاه دار و میده و حافظ







و پادشاه را در جمیع مواضع غلبه باشد همیشه خفتن  
و هر سال که اول محرم روز یکشنبه باشد زمستان بنکو  
گذرد و باران بسیار بیارد و بعضی از درختان  
وزاغتها افت برسد و در دهائی مختلف در کجای  
صعب شایع گردد و غسل کم بعمل آید و در هوا اثر طوفان  
و بادهای سرد و در آخر سال اندک کراتی در خود  
حادث شود و در آخر سال پادشاه غلبه رود  
و هر سال که اول محرم روز دوشنبه باشد زمستان  
بنکو گذرد و تابستانی بسیار گرم باشد و باران در  
و فتن بسیار بیارد و گا و گوسفند بسیار بوجود  
آید و غسل بسیار باشد و نرخ خود دنیا در بلاد  
جبل بعضی شهرهایی که در میان اندر با بجان و  
عراق عرب و خوزستان و فارس است و بعضی کوه  
بعضی همدان و حوالی آن نازل باشد و میوه بسیار  
باشد و زنان بسیار میزند و در آخر سال کسی بر پادشاه  
خروج کند در فوایح مشرف و بعضی از فارس غم  
و دلگیری برسد و زکام در بلاد جبل بسیار باشد

و هر سال

و هر سال که اول محرم روز سه شنبه باشد زمستان  
بسیار سرد باشد و برف و یخ بسیار باشد و در بلاد جبل  
و در ناحیه مشرف کوفتند و غسل بسیار باشد و  
بعضی از درختان میوه و انگور افت برسد و در آن  
مغرب و شام حادثه در آسمان ظاهر شود که از آن  
خلف بسیار میزند و پادشاه صاحب خروج قوی  
خروج کند و پادشاه بر او غالب آید و در زمین  
فارس بعضی از غلها افت باید و در آخر سال نوحه  
کرات شود و هر سال که اول محرم روز چهارشنبه  
باشد زمستان وسط باشد و در تابستان بارانهای  
نافع بیارد و غلات و میوهها در بلاد جبل و بلاد مشرف  
بسیار باشد اما مردم آن بسیار میزند در آخر سال  
و در زمین بابل و بلاد جبل افغانی مردم برسد  
و نوحه ایشان از آن باشد و پادشاه بر دشمنان  
غالب باشد و هر سال که اول محرم روز پنجشنبه باشد  
زمستان ملایم گذرد و در جمیع فوایح مشرف کد  
و میوهها و غسل بسیار باشد و در اول و آخر سال

شب بسیار حادث شود و در زمین بابل و در آخر سال  
شب بسیار بهم رسد و مردم را بر مسلمانان غلبه بسیار  
بهم رسد پس عرب بر ایشان غالب شوند در ناحیه  
مغرب و در زمین سند و عمان و افغان شود و پادشاه  
عرب مظفر باشند و هر سال که اول محرم روز جمعه  
باشد در زمستان سرما نیا شد و باران کم بیارد  
و آب چشمهها و رودخانهها کم باشد و در بلاد جبل  
صد فرسخ در صد فرسخ غلبه کم باشد و مردم در میان  
همه مردم بسیار باشد و در ناحیه مغرب کراتی  
باشد و بعضی از درختان افت برسد و مردم را  
بر فارس غلبه عظیم بهم رسد اما احکام کهنی افت  
در ماههای دوازده گانه پس هر سال که در محرم  
اقتاب بکشد در آن سال از فانی باشد و در آخر سال  
در دها و بیابانها مردم حادث شود و پادشاه  
بر دشمنان مظفر باید و زلزله حادث شود و بعد از آن  
بسیار باشد و هر سال که در ماه صفر اقتاب بکشد  
در ناحیه مغرب تونس و کرسنتی مردم را رودهد

و هر سال

و جنگ و کشتی بسیار در مغرب بظهور آید پس در ماه  
ربیع صلی واقع شود و پادشاه ظفر باید و هر سال که در  
ماه ربیع الاول اقتاب بکشد در میان مردم حلی  
بدیده آید و اختلاف کم باشد و پادشاه در مغرب ظفر  
باید و گا و گوسفند کم باشد و در آخر سال فراوانی  
بهم رسد و در بادیه در میان شهر و بادهای  
هر سال که در ماه ربیع الاخر اقتاب بکشد در میان  
مردم اختلاف بسیار باشد و خلق عظیم بقتل رسد  
و کسی بر پادشاه خروج کند و بیم و ترس و کشتی  
شود و مردم بسیار باشد و هر سال که در ماه جماد  
الاولی اقتاب بکشد در روزی مردم فراخی باشد  
و در ناحیه مشرف و مغرب و پادشاه ناراحت مقام  
شفقت باشد و با ایشان احسان نماید و پارس خاطر  
ایشان بدارد و در هر سال که در ماه جمادی الاخر  
اقتاب بکشد مردم عظیمی در میان مغرب بهم رسد  
بله و مصر جنگهای عظیم و کشتی بسیار واقع شود  
و در بلاد مغرب در آخر سال کراتی بهم رسد



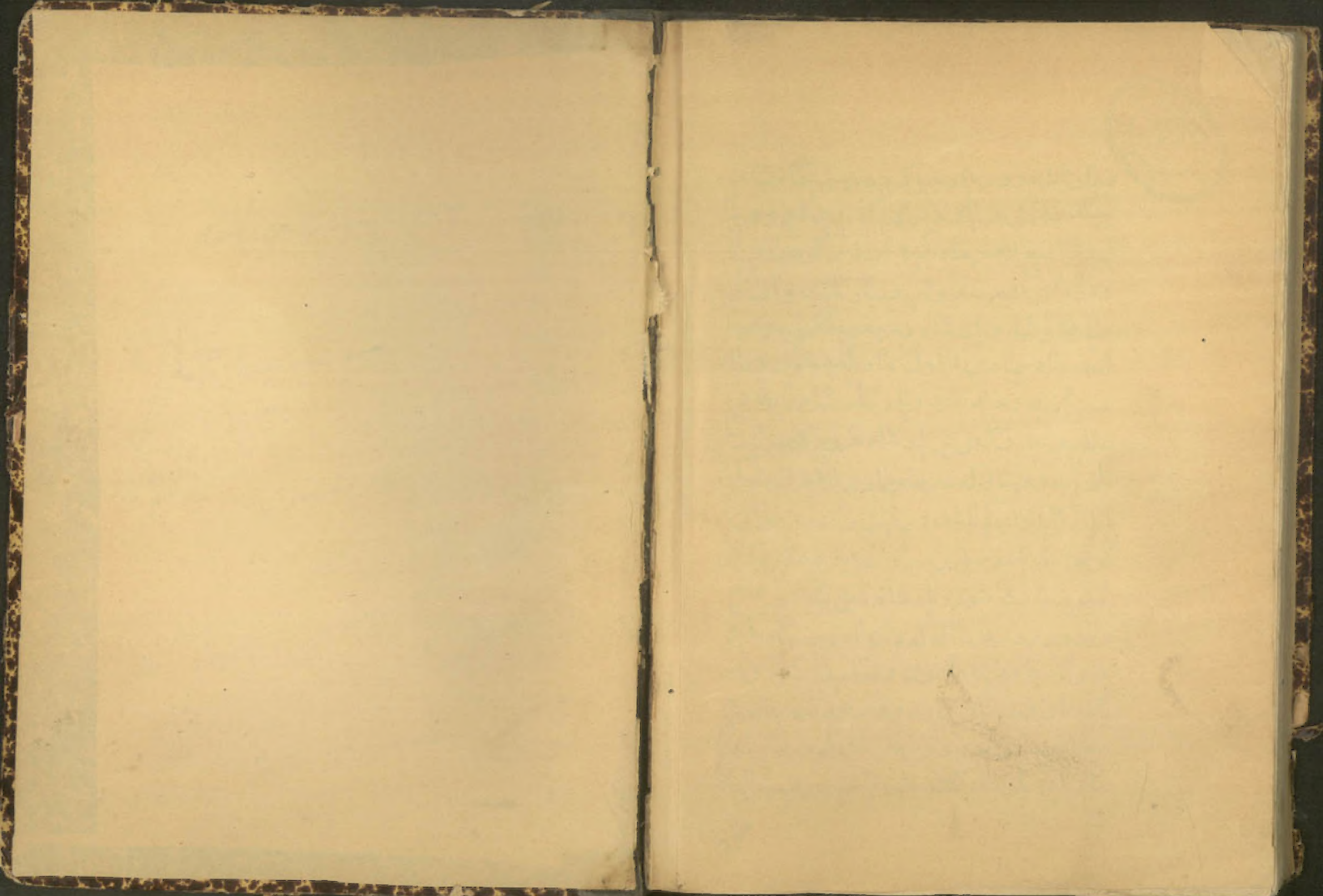
وهر سال که در ماه رجب افتاب بکبره زمین آبادان شود  
و در کوهستانها و ناحیه مشرق باران بسیار بیاید  
و در ناحیه فارس ملخ فروید اما ضرر با ایشان نرساند  
و در هر سال که در ماه شعبان افتاب بکبره یکی مردم  
از شهر پادشاه سالم باشند و پادشاه بر دشمنان و مغرب  
ظفر بآید و در بلاد جبل در آخر سال مرگ در میان  
مردم بسیار باشد و بزودی بر طرف شود و هر سال  
که در ماه رمضان افتاب بکبره مردم مان یکی پادشاه  
فارس را اطاعت کنند و روم را بر عرب غلبه عظیم  
بهرسد پس ایشان بر روم غالب شوند و غنیمت  
واسع بسیار از ایشان بکینند و هر سال که در ماه  
شوال افتاب بکبره در بلاد دهنه و زنج کشش  
بسیار شود و گیاه زمین در شهرهای مشرق  
بسیار باشد و هر سال که در ماه ذی القعدة افتاب  
بکبره باران بسیار بیاید و خرابی در ناحیه فارس  
نظهور آید و هر سال که در ماه ذی الحجة افتاب  
بکبره باد بسیار بوزد و در سخنان کم شود و در هر  
شهر

شهر از شهرهای مغرب خرابی پدید آید و کندم و جو  
کم و گران باشد و کسی بر پادشاه خروج کند و از آن  
بسیار از او پادشاه ببرد و در فارس خوردنیها  
گران شود و در سال دیگر از آن شود اما آثار  
کرمین ماه پس در هر سال که در ماه محرم ماه  
بکبره در مغرب نزدیکی میبرد و مپوه در بلاد جبل  
کم باشد و در میان مردم خارش بدن بسیار باشد  
و در زمین بابل در چشم بسیار بهم رسد و در ک  
بسیار باشد و نوحها گران باشد و کسی بر پادشاه  
خروج کند و پادشاه بر او ظفر بآید و لشکر او را بقتل  
آورد و هر سال که در ماه شرف ماه بکبره فخط و بیماری  
در شهرهای بابل حادث شود مجدی که بهر سال  
باشد پس بعد از آن باران بسیار بیاید و گیاه زمین  
بسیار شود و احوال مردم نیک شود و در بلاد جبل  
مپوه بسیار باشد و هر سال که در ماه ربیع ماه بکبره  
در بلاد مغرب کشش بسیار شود و مرض برفان  
در مردم بهم رسد و در ناحیه شهر ماه مپوه



بسیار باشد و در بلاد جبل کرم در سینه بها ایشان  
نیفتد و خرابی بسیار در شهرهای پدید آید و هر سال  
که در ماه ربیع الاخر ماه بکبره آب در کوهها بسیار  
و فراوانی بهم رسد و آب بسیار باشد و انبساط  
مبارک باشد و پادشاه در مغرب ظفر بآید و هر سال  
که در ماه جمادی الاولی ماه بکبره خون بسیار  
در بادیه ریخته شود و پادشاه شام را ببلای  
عظیم برسد و کسی بر پادشاه خروج کند و پادشاه  
ظفر بآید و هر سال که در ماه جمادی الاخری ماه بکبره  
باران کم آید و آب کم باشد در بنوی که در حوالی  
کوفه است یا موصل و در آن محل جرع عظیم و گران  
شد بد حادث شود و پادشاه بابل را ببلای عظیم  
رودهد و در هر سال که در ماه رجب ماه بکبره  
در ناحیه مغرب طاعون و فخط پیدا شود و در  
بابل باران بسیار بیاید و در همه شهرها در  
چشم بسیار شود و در هر سال که در ماه شعبان  
ماه بکبره پادشاه کشته شود یا میبرد و پسرش پادشاه  
شود







خطی  
۵۶